

پانزده سال خفقان علیه زنان

فمینیسم و "حزب کمونیست کارگری"

ریشه‌های ستم کشیدگی زنان

بحث آزاده بحران رهبری پرولتاریا

در باره کارگران سوسیالیست

فاشیسم و استالینیسم



کارگران جهان متحد شوید

## پانزده سال خفقان علیه زنان

سالگرد انقلاب ۲۲ بهمن ماه، مجدداً با جار و جنجال‌های تو خالی رژیم سرمایه‌داری حاکم بر ایران، بر گزار شد. تنها با این تفاوت که، امسال از چند هفته پیش از سالگرد انقلاب، دستگاه‌های تبلیغاتی رژیم پیرامون مسئله زنان در ایران، به کار افتادند. در روز ۱۳ بهمن، "روز تشخیص و منزلت زن در نظام اسلامی"، خانم شهلا حبیبی، "مشاور رئیس جمهوری در امور زنان"، طی مصاحبه‌ای، در پاسخ به سؤالی مبنی بر تعیین مهم‌ترین دست‌آورد انقلاب اسلامی برای بانوان کشور، فرمودند که: "زنان ایرانی پس از انقلاب اسلامی هویت و جایگاه اصیلی را در جهانی که زن گرفتار افراط و تفریط بوده است، کسب کردند." (اطلاعات، ۱۳ بهمن ۱۳۷۲)

چنانچه این کلمات قصار خانم "مشاور رئیس جمهوری" را یک مزاح بی‌محتوا قلمداد نکنیم، باید سؤال کرد که چگونه زنان ایرانی "هویت و جایگاه اصیلی" طی پانزده سال برای خود کسب کرده‌اند؟ بر خلاف نظر خانم "مشاور"، رژیم ایران یکی از نادر دولت‌هایی در جهان بوده (و هست) که به‌طور سیستماتیک و پیگیر از روز نخست کسب قدرت، حقوق زنان را تا به امروز پایمال کرده است. در واقع، حیات سیاسی رژیم فعلی با سرکوب، تحقیر و تحمیل خفقان بر زنان ادغام شده است.

نخستین شکل زنان پس از انقلاب، روز جهانی زن (۱۷ اسفند ۱۳۵۷) را جشن گرفت. در اعلامیه "کمیته موقت تدارکات روز جهانی زنان در ایران"، مورخ ۲۸ بهمن ۱۳۵۷، چنین آمد: "... برای زنان ایرانی امسال روز جهانی زنان از معنی و مفهوم خاصی برخوردار است. پس از یکسال و نیم مبارزه وسیع و بی‌امان، به نیم قرن استبداد و ظلم پهلوی و رژیم شاهنشاهی خاتمه داده شده است. در این مبارزه سخت و طولانی در همه جا زنان

دوشادوش برادران خود برای در هم نوردیدن بساط حکومت سر نیزه و ترور و مفتوح کردن باب آزادی‌های سیاسی و مدنی مبارزه کرده‌اند. در این جدال تاریخی حق و باطل زنان هیچگونه تزلزلی از خود نشان ندادند و از دور افتاده‌ترین قصبات گرفته تا شهرهای چند میلیونی همپای برادران خود با قدم‌های استوار در راه انقلاب پیش رفتند. بیش از یکسال مبارزه بی‌امان در ایران، برای همیشه افسانه ضعف فکری و جسمی زن را منهدم ساخت. هزاران زن ایرانی که جان خود را نثار آزادی کردند و به دست دژخیمان رژیم شاهنشاهی به خاک و خون کشیده شدند، شاهد بی‌چون و چرای این مدعا هستند.

میلیون‌ها زن ایرانی با شرکت خود در این مبارزات به همهٔ جهانیان نشان داده‌اند که زنان می‌توانند و می‌باید در همهٔ شئون اجتماعی شرکت داشته باشند. در طی سال گذشته زنان نیز درخواست‌های خود را برای احقاق حقوق پایمال شده خود عنوان کردند. در نواحی مختلف کشور در خواست‌های زیر از طرف زنان مبارز مطرح شده است: مزد مساوی در مقابل کار مساوی؛ مهد کودک رایگان برای همه؛ لغو قوانین پوسیده و ارتجاعی که حق تصمیم‌گیری در مورد زندگی و سرنوشت زنان را در اختیار دیگران قرار می‌دهد؛ حق تشکیل سازمان مستقل و مبارز زنان. (به نقل از نشریهٔ سوسیالیست‌های انقلابی، "چه باید کرد"، شمارهٔ ۳، ۸ اسفند ۱۳۵۷).

اما، رژیم "جایگاه اصیل" زنان را در نخستین جشن زنان، با سرکوب و دستگیری و توهین به آنان نشان داد. چند هفته پس از تظاهرات ۱۷ اسفند ۵۷، زنان مبارز نقش رژیم را چنین ارزیابی کردند: "زنان ایرانی انتظار داشتند که پس از پیروزی انقلاب یکباره به تمام تحقیرات و توهین‌ها علیه زنان خاتمه داده شود. تمام قوانین شاهنشاهی که علیه زن در جامعه تبعیض قائل می‌شد و یا اختیار زندگی او را در دست دیگران قرار می‌داد با فرو ریختن نظام سلطنتی به زباله‌دان تاریخ سپرده شود... اما متأسفانه، از همان روزهای اول پیروزی رهبران مذهبی و دولت بازرگان به تمام آمال و خواسته‌های زنان پشت پا زد... در اولین قدم زنان را از رادیو و تلویزیون بیرون راند. بجای اینکه در جهت تأمین تساوی حقوقی زن و مرد قدم بردارد، قانون حمایت خانواده را - اگر چه وجه تساوی حق زن را رعایت نمی‌کرد، ولی امکانات بسیار محدودی به زنان می‌داد- بخاطر "مخالفت با شرع اسلام"

لغو کرد. دولت بازرگان علاوه بر همه اینها در ۱۶ اسفند (۵۷) کوشش وسیعی برای تحمیل حجاب اجباری به زنان آغاز کرد... در پشت این یورش دولت آزادی‌های فردی زنان، دستجات اوباش و اراذل که برای ماه‌ها در پرتو آتش فروزان انقلاب هراسان از خیابانها گریخته بودند، دوباره جان گرفتند و عربده‌کشان با زنجیر و چاقو و پنجه بوکس برای "ارشاد" زنان بی حجاب و مطلع کردن آنان از "فوائد حجاب" به خیابانها سرازیر شدند... تمام اعتراضات و تظاهرات زنان و تمام جنب و جوشی که بدور "مسئله" حجاب ایجاد شد در این سؤال ساده خلاصه می‌شود: آیا زنان حق دارند خود تصمیم بگیرند چگونه میخواهند لباس بپوشند؟ آیا زنان حق دارند خود تصمیم بگیرند که میخواهند با حجاب یا بدون حجاب باشند؟ " (مقاله "ما زنان ایرانیم، در بند نمی‌مانیم"، هفته‌نامه سوسیالیستی "کارگر"، شماره ۱، اول فروردین ۱۳۵۸).

پاسخ رژیم به سؤال‌های زنان این بود (و هست) که زنان حق تصمیم‌گیری نه تنها در مورد حجاب که در هیچ مسئله‌ای دیگری ندارند! آنان می‌گویند: "حجاب از سنن ایرانی و شرقی است در حالی که بی حجابی غربی است". می‌گویند: "زنان بدون حجاب باعث تحریک هستند." این گونه توهین‌ها امروز پس از سپری شدن پانزده سال - کماکان به شدت روزهای نخست انقلاب ادامه دارند. خانم "مشاور رئیس جمهوری" چگونه می‌تواند ادعای "هویت اصیل" برای زنان را کسب شده قلمداد کند، در حالی که همزمان با مصاحبه ایشان آقای علی لاریجانی به مقام "مدیر عامل سازمان صدا و سیما"، به جای محمد رفسنجانی، منصوب می‌شود. شخصی که در مقام ریاست ورزات ارشاد اسلامی اولین اقدام "رادیکالی" که انجام داد ممنوعیت استخدام زنان به عنوان منشی در آن وزارت‌خانه بود! همچنین یکی از "گناهان" بزرگ برادر رفسنجانی (که خود همانند برادرش یک عنصر ارتجاعی است) در مقام مدیریت تلویزیون این بوده است که فیلم وسترن خانم "مارپل" را که در آن نقش یک زن به عنوان رهبر و رئیس شهر معرفی می‌شود، به نمایش گذاشته است!

چگونه خانم "مشاور" چنین ادعاهایی می‌کند، در حالی که اخیراً از طرف "دفتر امور زنان" خود او، طی نامه‌ای به گزارش دکتر "گالیندو پوهل" -

فرستاده ویژه کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد به تهران - در اعتراض به موقعیت نامساوی زنان اعلام می‌کند: "موضوع برابری زن و مرد تحمیلی است از سوی غرب و دلیلی برای این تساوی وجود ندارد! همچنین در رابطه با انتقاد دکتر گالیندو پوهل مبنی بر عدم اجازه شرکت زنان جوان در برخی از رشته‌های دانشگاهی، دفتر مذکور می‌نویسد که: "فیزیولوژی و ظرافت جسمانی بانوان محدود است و کار در بعضی رشته‌ها را برایشان غیر ممکن می‌سازد! زاهرأ خانم "مشاور" اطلاع ندارد که سیاست رژیم در پانزده سال گذشته، به طور سیستماتیک سیاست جدا سازی جنسی بوده است - و مسلم است که چنین سیاستی بدون ارعاب، سرکوب و خفقان بر علیه زنان عملی نخواهد بود. سیاست‌هایی از قبیل اختصاص صرفاً یکربع از سهمیه رشته‌های تخصصی پزشکی به زنان، جدا کردن پارک‌ها، ورزشگاه‌ها، سالن‌های تئاتر و غیره همه از نظر خانم "مشاور" گام‌هایی است در راستای باز یافتن "جایگاه و هویت اصیل" برای زنان ایران!

اما، علل جارو جنجال اخیر رژیم در باره مسئله زنان دو گانه است. از یکسو، فشارهای اقتصادی آنقدر شدید شده‌اند که رژیم با به کنار راندن زنان از جامعه و پرتاب کردن هر بیشتر آنان به گوشه خانه، در ضد حل مشکلات اقتصادی است. زیرا که حداقل زنان در خانه از طریق انجام کارهای مشقت‌بار خانگی، تا حدودی از شدت فشارهای مالی خانواده خواهند کاست. از طرف دیگر، فشارهای بین‌المللی برای به رسمیت شناختن ایران در جامعه بین‌المللی غربی است (سفر نماینده کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد و گزارش دکتر "گالیندو پوهل" در این رابطه است).

بدیهی است که زنان ایران در مقابل چنین اجحافات نمی‌توانند خاموش بمانند. تحت رژیم سرمایه‌داری آخوندی حاکم بر ایران، مسئله انقلاب کارگری آتی به حل مسئله ستم زنان پیوند خورده است. حل یکی بدون دیگری انقلاب را ناموفق می‌کند. از این‌رو، دفاع از کلیه مبارزات زنان برای کسب تساوی کامل و رفع هر گونه تبعیض، به مفهوم دفاع از کل انقلاب است. کارگران و زحمت‌کشان، حزب‌های سیاسی و تشکل‌های کارگری بایستی در مورد مسئله زنان در جامعه ما حساسیت بسیار نشان داده و از مطالبات زنان برای کسب حقوق خود دفاع پیگیرانه کنند. مطالبات

محوری زنان از قرار زیرند:

۱- تساوی کامل حقوقی، سیاسی و اجتماعی برای زنان تأمین باید گردد. هرگونه تبعیض علیه زنان، چه به انکاء به قانون یا مذهب باید به طور صریح ممنوع اعلام شود. کلیه قوانین شزعی و مدنی که به شکلی مجازات‌های ویژه‌ای برای زنان در نظر گرفته‌اند و یا تبعیض علیه آنان قائل شده‌اند باید ملغی شوند- به خصوص لایحه "قصاص". زنان باید حق داشته باشند خود نحوه لباس پوشیدن، نوع کار، محل زندگی را تعیین کنند و نه توسط پدر، شوهر، برادر و یا دولت.

۲- زنان باید حق کنترل بر بدن خود را داشته باشند. حق تصمیم‌گیری در مورد بارداری و یا خاتمه آن فقط منحصر به خود آنان است.

۳- کلیه قوانین ارتجاعی مربوط به خانواده که به نحوی از انحاء علیه زنان تبعیض قائل می‌شوند و یا آنان را تحقیر می‌کنند، باید لغو گردند. کلیه رسومات حاکم بر ازدواج‌های اجباری باید لغو گردند. حق طلاق بدون قید شرط به طور مساوی برای زوجین باید وجود داشته باشد و دولت باید زندگی زنان مطلقه بیوه و کودکان آنان را فراهم کند.

۴- زنان باید دستمزد مساوی با مردان دریافت کنند. به کلیه زنانی که مایل به اشتغال هستند، اما کار نمی‌یابند، باید بیمه بیکاری داده شود. زنان شاغل باید در دوران بارداری و زایمان از مرخصی با حقوق با حفظ شغل و سابقه خدمت برخوردار باشند.

۵- امکانات آموزش باید به طور مساوی برای زنان و مردان، به طور رایگان فراهم شود. ممنوعیت زنان از آموزش در برخی از رشته‌ها و کارآموزی در بعضی حرفه‌ها باید لغو گردد. از هرگونه جداسازی اجباری زنان در اماکن، مدارس و غیره باید جلوگیری شود.

۶- بردگی خانگی زنان باید خاتمه یابد. در تمام محلات باید مهدهای کودک، مراکز نگهداری از اطفال، لباس شوئی‌ها، باشگاه‌های جوانان و سالن‌های غذاخوری به طور رایگان به خرج دولت ایجاد شوند. اداره کلیه امور مربوط به این مؤسسات باید در دست کسانی که در آنان کار می‌کنند، سپرده شود.

بدیهی است که خانم "مشاور رئیس جمهوری در امور زنان" - که معتقد

است توسط "انقلاب اسلامی"، نقداً "جایگاه و هویت اصیلی" برای زنان ایران کسب شده است - تحت هیچ وضعیتی به مطالبات فوق تن نمی‌دهد. تنها راه برای احقاق مطالبات فوق مبارزه متحد با سایر زحمت‌کشان علیه کل نظام سرمایه‌داری ایران تا حد سرنگونی است. زنان زحمت‌کش برای مبارزه حول خواست‌های فوق باید متحد و متشکل شوند و علاوه بر شرکت در مبارزات روزمره کلیه زحمت‌کشان، سازمان‌های مستقل زنان را ایجاد کنند. اما برای تشکیل سازمان‌های مستقل زنان در ایران - تحت وضعیت اختناق آمیز کنونی - باید کمیته‌های مستقل مخفی زنان تشکیل گردند. زنان سوسیالیست نیز برای مداخله پیگیر در این کمیته‌ها و تضمین تداوم آنان، باید خود را در درون هسته‌های سوسیالیستی سازمان دهند. هسته‌های سوسیالیستی‌ای که مجهز به برنامه انقلابی و اهداف و اصول مشخص همراه با یک تشکل با انضباط باشد. هسته‌های سوسیالیستی، در واقع نطفه‌های اولیه یک سازمان سیاسی را همراه با سایر قشرهای تحت ستم به دور یک برنامه انقلابی فراهم می‌آورد.

م. رازی

۲۳ فوریه ۱۹۹۴ - پاریس

**برقرار باد تشکل‌های مستقل زنان!**  
**پیش به سوی تشکیل هسته‌های سوسیالیستی!**

**سرنگون باد رژیم آخوندی سرمایه‌داری!**

## زنان نباید مرعوب "حزب کمونیست کارگری" شوند!

در شماره ۴۳ نشریه "همبستگی" دو مقاله تحت عناوین "مردان نباید مرعوب فمینیسم شوند!" و "پاسخ همبستگی" در پاسخ به نکته‌ای مندرج در نشریه "آوای زن" منتشر شد. از آنجایی که من نیز به عنوان یک سوسیالیست انقلابی خود را طرفدار جنبش مستقل زنان نیز می‌دانم، می‌خواستم نکاتی در باره این مقالات بیان کنم. اما قبل از برخورد به نکات مطروحه، مسئله‌ای را که منجر به نوشتن این مقالات شده است، را از دیدگاه خود اجمالاً توضیح می‌دهم.

ظاهراً "فدراسیون سراسری شوراهای پناهندگان و مهاجرین ایرانی" (همبستگی)، چندی پیش "کمپینی" برای دفاع از حقوق زنان در ایران، توسط "دبیر فدراسیون"، فرهاد بشارت (که در ضمن از اعضای رهبری "حزب کمونیست کارگری" است) فراخواند. نشریه "زنان ایرانی" "آوای زن" نیز - طی نامه‌ای - به این فراخوان پاسخ مثبت داده و اعلام "حمایت" از آن کمپین کرد. در شماره بعدی "همبستگی" این اعلام "حمایت" چنین تفسیر شد: "نشریه آوای زن به کمیته بین‌المللی دفاع از حقوق زنان پیوسته است!" پس از آن، مینا پویا در شماره ۱۴ "آوای زن" به این برخورد غیر اصولی نشریه "همبستگی" اعتراض کرده و اعلام کرد که "آوای زن" به کمیته مذکور پیوسته بلکه اعلام "حمایت" کرده است. در ضمن علت نپیوستن به کمیته را چنین توضیح داد که: "دوستان ما پیش از همه از اینکه یک مرد پرچمدار مبارزه زنان شود مخالفت می‌ورزند. ما معتقدیم زنان خود باید اقدام به سازماندهی خود کنند و نقش رهبری و پیشاهنگی باید از آنان باشد." پس از این اظهارات، "دبیر فدراسیون" و یکی از همکاران او، آذر ماجدی - در دفاع از "مردان" حمله گسترده‌ای به "فمینیسم" دامن زدند!



## در مورد سازمان مستقل زنان

به نظر می‌رسد، از دیدگاه "دبیر فدراسیون"، پدیده‌ای به نام "سازمان مستقل زنان" یا وجود خارجی نمی‌تواند داشته باشد و یا آغشته به انحراف‌های فمینیستی است. آقای بشارت می‌نویسد که: "بخش مضمونی انتقاد مینا پویا در نوشته دوم ایشان (یعنی ایرادگیری به نقش بشارت در رهبری کمیته زنان) عمیقاً فمینیستی و مضر برای جنبش اجتماعی رفع ستم زنان است...". و یا آذر ماجدی ادامه می‌دهد که: نگرش مینا پویا در مورد نقش یک مرد در سازمان زنان ".... نگرشی تفرقه افکنانه است... (که از) مشخصات ذاتی جنبش فمینیستی است." اما نه بشارت و نه ماجدی - به غیر از یک سری کلی‌گویی‌های ماوراء چپی - به‌طور مشخص اشاره نمی‌کنند که چرا اعتراض به حضور یک مرد در سطح رهبری یک سازمان زنان (و یا یک کمیته دفاعی زنان) "مضر" و "نگرش فمینیستی" است؟ آنان در واقع با این طرز استدلال‌ها نشان می‌دهند که نه تنها مسئله جنبش زنان را درست درک نکرده که مسئله فمینیسم را هم خوب متوجه نشده‌اند.

اما، قبل از پرداختن به مسئله شکل مستقل زنان، باید به روش غیراصولی رهبری "حزب کمونیست کارگری" در موارد مشابه برخورد کوتاهی بشود. آنچه که رهبری "حزب کمونیست کارگری" متوجه نمی‌شود اینست که در جهان واقعی، عده‌ای می‌توانند وجود داشته باشند - به هر علت و انگیزه موجه و یا غیر موجه - که مستقل از "حزب کمونیست کارگری" و یا هر سازمان "چپ" و "راست" - به اتکاء به نیروی خود - متشکل شوند و هر آن کس را هم مایل باشند به درون خود بپذیرند. برای سازمان‌های بورکراتیک که خود را ناجی همه مردم می‌دانند، این مسئله ساده غیر قابل قبول است. نحوه روش برخورد رهبری "حزب کمونیست کارگری" در بسیاری دیگر از موارد (با پناهندگان در ترکیه، کارگران در "انجمن کارگران تبعیدی" و هم اکنون زنان متشکل بدور نشریه "آوای زن") نشان می‌دهد که این عده خود را مافوق شکل‌های مستقل کارگری، پناهندگی و زنان قرار داده‌اند. یا آنان را وادار به "پیوستن" به جبهه‌های ساخته و پرداخته شده توسط "حزب کمونیست کارگری" می‌کنند و یا با شدیدترین لحن و اتهام زنی "مرعوب" کرده و سعی می‌کنند آنان را از میدان به در کنند.

برخورد بشارت به نشریه "آوای زن" هم تفاوتی با روش رهبری "حزب کمونیست کارگری" با سایر تجمع‌های مستقل ندارد. این حزب "کمونیست کارگری" هنوز درک نکرده است که یکی از دست‌آوردهای کمونیسم کارگری در سطح جهانی - متکی بر نظریات مارکس و لنین - دفاع بی‌قید و شرط (همراه با کمک‌رسانی بی‌وقفه و بدون غرض) از تجمع‌های مستقل قشرهای تحت ستم بوده است. علت آن هم ساده است. زیرا که قشرهای تحت ستم (زنان، اقلیت‌های ملی، دهقانان فقیر و غیره) در جامعه سرمایه‌داری از متحدان اصلی طبقه کارگر هستند و بدون شرکت فعال آنان در انقلاب امکان سرنگونی دولت‌های سرمایه‌داری وجود نخواهد داشت. این قشرها هم هر یک طبیعتاً، مسایل ویژه خود را دارند (و البته با انحراف‌های درونی) که یک حزب کمونیستی کارگری، باید در مورد آنها حساسیت لازم را نشان دهد. برخورد از بالا و "من منم"‌های کودکانه، نه تنها این جنبش‌ها را از طبقه کارگر دور می‌کند که به امر انقلاب لطمه جبران‌ناپذیر می‌زند. اما، این اصل در عین حال به مفهوم تسلیم شدن به انحراف‌های درونی این جنبش‌ها نمی‌تواند تلقی شود. یک حزب کارگری واقعی بایستی صبورانه ضمن ساختن این جنبش‌ها، مواضع راستین خود را در درون آنها طرح کرده و سایرین را به تدریج به مواضع خود جلب کند. جلب اعتماد نیز بدزور، اتهام زنی، ارباب، جاروچنگال و بی‌اعتبار جلوه دادن آن جنبش‌ها و ساختن بدیل‌های "حزبی" خود در مقابل آنها و غیره، کسب نمی‌شود.

جنبش زنان نیز مانند سایر جنبش‌های قشرهای تحت ستم دارای ویژه‌گی خاص خود است. برای اینکه متوجه شویم که چرا زنان در سازمان‌های خود می‌خواهند "مستقل" باشند، بایستی به ویژه‌گی‌های مسئله آنان توجه بیشتر شود. ستم‌کشیدگی زنان یک مسئله تاریخی و جهانی است. ریشه فعلی ستم‌کشی زنان، در جامعه سرمایه‌داری، نیز بر اساس تقسیم کار بر مبنای جنسیت و ساختار خانواده بنا نهاده شده است. اما در نهایت علت اصلی ستمی که بر زنان وارد می‌شود، همانا "مالکیت خصوصی بر ابزار تولید" و یا به سخن دیگر تسلط نظام‌های مبتنی بر استثمار انسان از انسان است - نظام‌هایی که "مرد سالاری" را به صورت پدیده‌ای در درون خود بوجود آورده‌اند. در نتیجه، تنها از طریق از میان رفتن پایه‌های مادی آن یعنی نظام‌های

طبقاتی زمینه از بین رفتن ستم زنان فراهم می‌آید. اما، از این صحبت‌های کلی نمی‌توان به این نتیجه رسید که از امروز همه زنان بایستی به این نتایج برسند، وگرنه دچار انحراف فمینیستی شده و باید کنار گذاشته شوند.

تا رسیدن جامعه بی طبقه، در جوامع سرمایه‌داری، کماکان بر زنان ستم مضاعف وارد می‌شود. جنبه اول، ستم جنسی-اجتماعی (که شامل حال همه زنان بدون در نظر گرفتن پایگاه خاص طبقاتی است). این ستم ناشی از فرهنگ و ایدئولوژی حاکم در جامعه است. سازمان‌های به اصطلاح چپ نیز از این واقعیت مستثنی نیستند - بیشتر آنان هنوز این مسئله را حتی درون سازمان‌ها (و یا روابط خانواده‌گی) فعالین خود حل نکرده‌اند، چه رسد در سطح کل جامعه! وجه دوم، ستم اقتصادی است که تنها بر زنان طبقه کارگر وارد می‌شود، و ریشه در نظام طبقاتی دارد. بدیهی است که از دیدگاه زنان، این یک قضیه محوری و مهمی است که در ابتدا می‌بایستی توسط خود زنان به بحث گذاشته شود و راه حل‌هایی در آن مورد پیدا شود. این حق مسلم زنان است که بخواهند مستقل از مردان تشکلهای خود را برای یافتن راه حل‌های مورد نیاز ایجاد کنند و در رهبری سازمان خود یک مرد (آن هم رهبر شناخته شده یک حزب با برنامه و هدف مشخص) را نداشته باشند.

اما بشارت می‌تواند سؤال کند چگونه در "کمپین" او-که یک "کمیته بین المللی دفاع از حقوق زنان در ایران" است - و نه یک "سازمان مستقل زنان" - یک "مرد" نمی‌تواند از حقوق زنان دفاع کند و یا در رهبری آن سازمان قرار گیرد؟ به اعتقاد من این سؤال به جایی است. واضح است که یک "مرد" می‌تواند در درون یک کمیته دفاع از حقوق زنان از حق زنان دفاع کند، اما یک شرط دارد و آنهم این است که اکثر زنان سازمان، آن "مرد" را به رهبری خود پذیرفته باشند و نه اینکه توسط "حزب کمونیست کارگری" به آنها تحمیل شده باشد! تحمیل یک "مرد" به حتی یک کمپین دفاعی زنان، مانند اینست که در یک سندیکای کارگری یک زوشنفکر بورژوا را در صدر کار قرار دهند. کارگران حق دارند که خود را "مستقل" از بورژوازی در درون سندیکاهای کارگری متشکل کرده و رهبران خود را از میان کارگران انتخاب کنند. سیاه پوستان هم حق دارند رهبران خود را از میان سیاه پوستان انتخاب کنند. کردها هم حق دارند رهبران خود را از میان کردها انتخاب کنند و غیره. این

حق مسلم هر اقلیت تحت ستم در جامعه است که به هر شکل که مایل باشد خود را سازمان دهد و رهبران خود را تعیین کند و نیازی به ناجی نداشته باشد.

اما در عین حال نقش زنان و کارگران یک حزب کمونیستی اینست که به این تشکلهای مستقل بپیوندد و ضمن همکاری با آنان در صورت لزوم با انحرافهای درونی آنان نیز مبارزه کند. نمی توان توقع داشت که در درون جامعه سرمایه داری که تحت نفوذ ایدئولوژی بورژوازی قرار گرفته است، سازمان‌هایی خالص و منطبق با عقاید رهبری "حزب کمونیست کارگری" حاضر و آماده وجود داشته باشند. چنانچه بشارت به ساختن یک "کمپین" دفاع از حقوق زنان اهمیت می داد، می بایستی از مقام "دبیری" - حد اقل در درون کمیته زنان - کوتاه بیاید و یکی از رفقای زن خود را به درون این تجمع می فرستاد که آن رفیق به نوبه و با حوصله ضمن کار متشکل با سایر زنان، آنها را در عمل متقاعد می کرد که بشارت را به مقام رهبری این کمیته انتخاب کنند! اما، مسئله اینست که رهبری "حزب کمونیست کارگری" نه تنها قصد ساختن کمیته‌های دفاعی درازمدت ندارد که هرچه را در مخالفت با خود می بیند سعی می کند با اتهام زنی از میان بر دارد.

### در باره فمینیزم

مخالفت زنان طرفدار نشریه "آوای زن" در پیوستن به "کمیته بین المللی دفاع از حقوق زنان"، منجر به این شد که بشارت و ماجدی به کشف بزرگی نایل آیندا بشارت می نویسد که: "تصور من اینست که در فاصله دو نامه، مینا پویا و نشریه آوای زن از طرف فمینیستها تحت فشار قرار گرفته‌اند و بطرز نادرستی سعی در پس گرفتن اعلام همکاری اولیه‌شان را دارند."

ماجدی نیز ارزیابی می کند که نظریات "آوای زن" در اعتراض به وجود یک مرد که "پرچمدار مبارزه زنان" شده است از "مشخصات ذاتی جنبش فمینیستی است." و فمینیزم را نیز چنین تعریف می کند که: "جناحی از جنبش برابری طلبی زنان است... که به آن لطمه میزند."

نخستین سؤال اینست که آیا چنانچه نشریه "آوای زن" به "کمیته" پیوسته بود، بشارت و ماجدی اعتراضی به انحرافهای فمینیستی آنان

می‌کردند؟ دوم اینکه چه اشکالی دارد که عده‌ای با گرایش فمینیستی در دفاع از حقوق زنان در "کمپین" مذکور همکاری کنند؟ آیا حتماً غیر فمینیست‌های کمونیست بایستی به مسئله زنان آگاهی یافته باشند؟ چرا باید عقاید این عده منجر به از هم گسستن کار مشترک در دفاع از حقوق زنان شود؟

ارزیابی ماجدی از بدیده فمینیزم، همچنین، نشان می‌دهد که درک نظریه پردازان "حزب کمونیست کارگری" از مسئله فمینیزم کمی ناقص، محدود و ناروشن است. از دیدگاه ماجدی، جهان جنبش زنان به دو قسمت تقسیم می‌شود: فمینیزم ("جناحی از جنبش برابری طلبی زنان") و فعالین "حزب کمونیست کارگری" ("مردانی که به طرق مختلف بصورت فعال علیه ستمکشی زن مبارزه میکنند و این مبارزه را از آن خود میدانند") - مردانی که بنا بر توصیه او "نباید مرعوب جنبش فمینیستی شوند!"

اول، هر زن سوسیالیست معتقد به برنامه کمونیستی، می‌تواند گرایش‌هایی به فمینیزم داشته باشد. زیرا که ستم بر زنان صرفاً در سطح اقتصادی اعمال نمی‌شود که ریشه تاریخی در جامعه طبقاتی دارد. حتی "رادیکال"، "ترین"، "چپ" ترین و "انقلابی" ترین مردان در درون "کمونیست" ترین سازمان‌های موجود، مسئله ستم بر زنان را به شکلی که خود زنان درک می‌کنند، متوجه نمی‌شوند. این یک واقعیت عینی است (که البته برای ماجدی که مسخ و مبهوت نظریات "حزب کمونیست کارگری" شده است قابل درک نیست!). در واقع فمینیست بودن به طور عام نه تنها یک انحراف نیست که بازتاب واقعیت‌های عینی جامعه طبقاتی است. می‌توان به جرأت اذعان داشت که حتی سال‌های سال پس از انقلاب‌های سوسیالیستی و سلب مالکیت خصوصی، این تبعیضات علیه زنان در جامعه باقی می‌ماند و صرفاً با ارتقاء سطح فرهنگی کل جامعه - که خود در ارتباط با رشد نیروهای مولده در سطح جهانی است - این نظریات از بین می‌روند. اما بدیهی است که سوسیالیست‌های انقلابی بایستی از هم اکنون در مقابل این انحراف‌ها مبارزه کنند و تسلیم آن‌ها نشوند.

دوم، در واژه‌های جنبش زنان، "فمینیزم" داریم تا "فمینیزم" (نکته‌ای که ماجدی در مکتب "حزب کمونیست کارگری" ظاهراً نیاموخته است). نخستین نظریه در این طیف "رادیکال فمینیست"ها هستند. آنان اعتقاد به برتری

جنسیت دارند و پدیدهٔ مردسالاری را جدا از سیستم و مناسبات تولیدی سرمایه‌داری پنداشته و ریشهٔ ستم بر زن را در نظام مردسالاری و از طریق مرد می‌بینند. در نتیجه مبارزهٔ علیهٔ مردسالاری در چارچوب نظام سرمایه‌داری را یکی از راه‌های رهایی زنان می‌دانند. آنان خواهان کنترل کامل بر بدن خود تا جدایی رابطهٔ جنسی با مردان و نهایتاً "انقلاب فمینیستی" هستند. آنان می‌خواهند زنان را فراسوی پایگاه طبقاتی متشکل کنند. آنان با نظام سرمایه‌داری تضادی نداشته که حملهٔ اصلی خود را علیهٔ مردان می‌گذارند و خواهان به قدرت رسیدن زنان هستند (به نظر می‌رسد خطاب ماجدی به این طیف از فمینیست‌ها است و نه "آوای زن" که خود را سوسیالیست فمینیست می‌داند).

طیف دوم، "سوسیال فمینیست"‌ها هستند. آنان گرایشی هستند که خود را سوسیالیست دانسته و برای مسئلهٔ زنان اهمیت ویژه‌ای قائل هستند. یکی از دست‌آوردهای آنان تکامل نظر کار خانگی است. اما در میان خود سوسیال فمینیست‌ها نیز چند دسته مختلف وجود دارد. دسته اول، کار خانگی را علت اصلی ستم‌کشی زن می‌داند. این نظریه، اعتقاد دارد که کار خانگی را حتی در نظام سرمایه‌داری می‌توان اجتماعی کرد. آنان برای انجام کار خانگی دستمزد طلب می‌کنند. ایراد به این نظریه اینست که اولاً نقش زنان را در انجام کار خانگی قبول شده قلمداد می‌کنند؛ و ثانیاً مبارزهٔ زنان را با دریافت دستمزد پایان شده می‌بینند- آنان در واقع انحراف رفرمیستی دارند. دسته دوم، معتقدند که زنان یک کاست اجتماعی را تشکیل می‌دهند و ستم دوگانه بر آنان به‌طور کل اعمال می‌شود. این نظریه، نیز مانند رادیکال فمینیست‌ها برتری جنسیت را ریشهٔ اصلی ستم بر زنان می‌دانند. این نظریه نیز به علت مرتبط کردن مسئلهٔ زن به پایهٔ طبقاتی آن دچار انحراف می‌شود. دسته سوم، مایل به آشتی بین دو دیدگاه مارکسیزم و فمینیزم است. آنان به مارکسیست‌ها ایراد می‌گیرند که به‌طور یک جانبه کل پایه‌های اقتصادی موقعیت زنان را در جوامع سرمایه‌داری عمده می‌کنند و به ریشه‌های فرهنگی-ایدئولوژیکی مسئله کم بها می‌دهند. آنان در واقع برای ایجاد وحدت بین عقاید مارکسیستی و فمینیستی این دو مقوله را از هم متمایز کرده و مبارزهٔ طبقاتی را برای سرنگونی نظام سرمایه‌داری و مبارزهٔ فمینیستی را برای

سرنگونی نظام مردسالاری، ضروری می‌دانند و سعی در پیوند این دو دارند. ایراد به این نظریه اینست که در بررسی ستم دوگانه، پدیدهٔ مردسالاری - که خود بخشی از ساختار طبقاتی است - را جدا از مناسبات اجتماعی و روابط تولیدی حاکم، عمده می‌کنند. آنان کوشش می‌کنند به واژهٔ فمینیسم معنای علمی دهند، در صورتی که پدیدهٔ فمینیسم خود در علم مارکسیزم قابل بررسی است.

در مقابل این دو گرایش عمده و شاخه‌های منشعب از آنها، سوسیالیسم انقلابی موقعیت ویژهٔ زن را در روند تکاملی خود و تحول مناسبات اجتماعی حاکم مورد بررسی قرار می‌دهد. آنان در ضمن معتقد هستند که ریشهٔ ذهنی ستم‌کشی زن را بایستی از طریق دو نهاد اجتماعی، تقسیم کار بر مبنای جنسیت و ساختار خانواده توضیح داد. یکی از مسائل محوری تثبیت‌کنندهٔ نقش کنونی زنان در جامعه کار خانگی است. کارخانگی در واقع جلوی تکامل زن را گرفته و نه تنها در خدمت مرد و خانواده قرار می‌گیرد که عمدتاً به سرمایه‌داری خدمت می‌کند. زیرا که سیستم موجود، از طریق کار مجانی زن در خانه به‌طور غیر مستقیم او را تحت استثمار در می‌آورد. یکی از شعارهای امروزی زنان می‌تواند اجتماعی کردن کار خانه باشد و تغییر شکل ساختار کنونی خانواده امری است ضروری در جهت رهایی زنان؛ اما کلیهٔ این مطالبات به سرنگونی کامل نظام سرمایه‌داری گره خورده است. سرنگونی دولت سرمایه‌داری نیز نیاز به ایجاد تشکلهای مستقل زنان دارد. تداوم فعالیت تشکلهای مستقل زنان نیز توسط یک حزب پیشتاز انقلابی تضمین می‌شود.

البته بحث مفصل این مفاهیم از حوصلهٔ این مقاله خارج است. اما با اشاره اجمالی به تفاوت‌های عمومی گرایش‌های فمینیستی، می‌خواستم از بشارت و ماجدی توضیح بیشتر طلب کنم که منظور خود از فمینیسم و چگونگی ساختن "کمیته بین المللی دفاع از حقوق زنان در ایران" را بیشتر توضیح دهند. برخوردارهای مقالات مندرج در نشریهٔ "همبستگی" به نشریهٔ "آوای زن" به‌هیچ‌وجه جدیت آنان را در مورد این مسئلهٔ مهم، نشان نمی‌دهد.

آذربرزین

۲۰ نوریه ۱۹۹۴ - کلن

## ریشه‌های ستم‌کشیدگی زنان

مقاله زیر بهانیه گروهی به نام "زنان سوسیالیست" است که در اردیبهشت ۱۳۶۲ در ایران منتشر شد. این مقاله در دو بخش در نشریه "سوسیالیزم و انقلاب"، دوره اول، شماره ۴، شهریور ۱۳۶۲؛ و دوره دوم شماره ۱، تابستان ۱۳۶۳، تجدید چاپ شد. بخش اول آن را در زیر منتشر می‌کنیم. عامل تعیین کننده در تاریخ، در تحلیل نهائی، تولید و تجدید تولید حیات بلافاصل است... و این خود ماهیتی دوگانه دارد، از یکسو تولید وسائل معیشت... و از سوی دیگر تولید خود انسان‌ها. روابط اجتماعی که مردم یک جامعه مشخص تحت آنها زندگی می‌کنند توسط دو نوع تولید شکل می‌گیرد، توسط مرحله تکامل کار از یکسو و خانواده از سوی دیگر" (انگلس، مقدمه منشاء خانواده و دولت).

برای درک علت و مکانیزم ستم‌کشیدگی زن نیز باید از همین جا شروع کرد. از شناخت سیر تحول تناسب و رابطه تولید نیروی انسانی و تولید مایحتاج معیشت در کل نظام تولید و باز تولید، سیری که از یگانگی و تفکیک و تجدید آنان تحول می‌یابد. این تناسب و رابطه و کلاً نقش این دو است که نقش و موقعیت عوامل انسانی درگیر آنها را در روابط اجتماعی تعیین می‌کند.

تفاوت طبیعی جنسی زن و مرد، در زمانی که حیات اجتماعی با حیات طبیعی بیشترین نزدیکی و هم‌سویی را داشت زمینه تقسیم وظایف بین زن و مرد را به دست داد و به اولین تقسیم کار منتهی گشت، (آنچه که اقتصاددانان تقسیم طبیعی کار نامیدند). تخصیص قسمتی از وقت و توان زنان به امر تولید و پرورش و حفظ انسان‌های جدید تا آنجا که افزونه محصول اجتماعی امکان آن را ایجاد می‌کرد، قدمی در جهت تضمین بیشتر حیات کل جامعه بود. این مسئله مانع از آن نمی‌شد که بخش خاصی از تولید مایحتاج، همچنان به عهده ایشان باشد، بخشی که مانع عمل‌کرد ایشان نگردد. جمع‌آوری دانه و تولید مایحتاج در خانه (حصیر بافی، ریسندگی، سفالگری،...) وظیفه زنان



شد و شکار وظیفه مردان. در تکامل تقسیم کار نیز توجه به پرورش کودکان در کارهای محوله به زنان مشهود است. موقعیت اجتماعی زنان، چه برتری در دوره مادر تباری و چه فروتری در دوران پدرسالاری، باید در این رابطه تحلیل گردد که چه نقش‌های ویژه‌ای با چه تناسب و در چه رابطه‌ای با کل حیات اجتماعی، به عهده زنان بوده است. هر صورت بندی خاص اجتماعی - اقتصادی، در یک جامعه مشخص و موقعیت خاص هر طبقه در آن جامعه، در تعیین موقعیت اجتماعی زنان در آن جامعه در طی تاریخ، نقش بسزائی دارد. تحلیل این مجموعه را نمی‌توان تنها با بررسی میزان فعالیت زن، یا میزان دخالت وی در تولید وسائل معاش، جایگزین کرد.

آنها که موقعیت برتر زنان را نتیجه طبیعت ناتوان تر زن می‌پندارند، توضیحی در چگونگی موقعیت برتر در جوامع ابتدائی ندارند. آنجا که طبیعت نقش تعیین کننده‌تری از آنچه امروز شاهدیم ایفا می‌کرد؛ و آنها نیز که توان ویژه زنان در تولید نسل را نادیده می‌گیرند، نمی‌توانند بسیاری از علل پیدایش ستم کشیدگی زن را یافته و در صدد مبارزه با آن برآیند.

ما در اینجا به بحث حول چگونگی پیدایش خانواده پدرسالار و تحول در موقعیت زن نمی‌پردازیم و بررسی آن‌را که علی‌رغم کوشش مردم شناسان، جامعه‌شناسان و روانشناسان هنوز کاملاً آشکار نگشته است را به بعد موکول می‌کنیم. در اینجا به جوانب گوناگون ستم کشیدگی زنان و شکل ویژه آن در دوران سرمایه‌داری به اجمال برخورد خواهیم کرد و تنها تا آن میزان که ممانعت سرمایه‌داری از برابری اجتماعی زنان روشن گردد و پیوند مبارزه برای ستم کشیدگی زن و مبارزه علیه سرمایه‌داری آشکار گردد. باشد تا یاوه‌گویی که این مبارزه را مانع مبارزات طبقه کارگر و دسیسه بورژوازی می‌پنداشتند، ناتوانی جنبش خود بخودی را دلیلی بر حقانیت خویش نپندارند.

آنچنانکه مبارزه زنان برای برابری حقوقی با مردان در قرن گذشته و به بن‌بست رسیدن آن، انقلابیون را به ریشه‌یابی بیشتر و تدارک برای حمله گسترده علیه نظام پوسیده طبقاتی، به عنوان ضامن ستم کشیدگی زن، رهنمون کرد، اکنون نیز با ارزیابی تجارب گذشته به این نکته می‌رسیم که آنجا که تنها برای بالا بردن سهم زنان در تولید اجتماعی و حفظ استقلال اقتصادی ایشان به عنوان گره‌گاه اصلی و دلیل اولیه ستم کشیدگی زن تلاش شد و محو

اشکال گوناگون ستم جنسی مطرح نگشت، مبارزه نیز راه به جایی نبرده و علی‌رغم دستاوردهایش در این راه ستم‌کشیدگی زنان باز هم به قوت خود باقی ماند.

نقش ثانوی زن در تولید تنها وجه ستم‌کشیدگی زنان نیست بلکه خود در داخل مجموعه‌ای کار می‌کند که اعضای آن به شکل تفکیک ناپذیر اما با بازتاب‌های گوناگون و مجزا ستم‌کشیدگی زن را مفهوم می‌بخشد.

زن مادر، زن کارکن، زن خانه‌دار و زن معشوقه، مجموعه نقش‌هایی است که زن در جامعه سرمایه‌داری باید ایفا کند. ما در این بخش به روشن شدن جوانب گوناگون ستم‌کشیدگی زنان در جامعه و رابطه نقش‌های محوله به آنان می‌پردازیم.

### ۱- زن مادر: تولید و پرورش نیروی کار

چنانکه قبلاً گفته شد محول کردن امر بچه‌داری به زنان به شکل طبیعی انجام پذیرفت و تا زمانیکه نیروی کار در مقایسه با ابزار کار اهمیت بیشتری داشت، زن کاری هم‌ارزش و گاه بالاتر از مردان برای جامعه انجام می‌داد و از آنجا که حیطة تولید از محیط خانه کاملاً جدا نگشته بود، بچه‌داری مانع شرکت مستقیم زنان در تولید نگشته و این وظایف توأمآ انجام می‌شد. اما پس از تحولاتی که در نظام اقتصادی صورت پذیرفت و با شکل‌گیری مراکز تولید جدا از خانه‌ها، شرکت در تولید اجتماعی نیاز به خارج شدن از خانه را به همراه آورد و این کار با پرورش کودکان به شکل سنتی در تضاد افتاد. کار مزدوری وسیع زنان در دوران اولیه سرمایه‌داری خانواده را در آستانه فروپاشی قرار داد. از سوی دیگر رشد تکنولوژی در دوران سرمایه‌داری و تحول روز به روز آن آموزش نیروی کار جدید را در محیط خانه غیر ممکن می‌ساخت و بدین ترتیب طبقه حاکم بخشی از پرورش کودکان (سوادآموزی- حرفه‌آموزی) را به ناچار بر عهده گرفت تا بازدهی بیشتر نیروی کار را در آینده تضمین کند. اما آنچه مربوط به رشد جسمانی آنان می‌شد نیاز به ایجاد امکانات وسیع و ارزان قیمت را ایجاب می‌کرد که هزینه قابل توجهی را بر سرمایه‌داران تحمیل می‌نمود. و یا وجود نیروی کار زن که با استفاده از زمینه‌های فرهنگی ماقبل سرمایه‌داری می‌توانست به‌طور رایگان صرف این امر

شود، غیر عقلانی می‌نمود که سرمایه‌داری راه حل اول را برای پرورش کودکان برگزیند. تذکر این نکته ضروری است که اگر پرداخت دستمزد به کارگران که تجدید تولید نیروی کار را نیز در بر می‌گیرد، هر چه بیشتر به شکل اجتماعی صورت پذیرد، خواست‌های عمومی طبقه کارگر را نیز افزایش خواهد داد و این نیز در تضاد با منافع سرمایه است.

اما تخصیص نیروی کار زنان به پرورش کودکان در دوران سرمایه‌داری، علاوه بر گرانی پرورش کودکان از سوی دولت، ناشی از مشکلاتی می‌گردد که استخدام وسیع زنان در تولید اجتماعی به همراه دارد. مشکلاتی که در قسمت بعد به آنها خواهیم پرداخت.

## ۲- زن کارکن، نقش ثانوی زن در تولید اجتماعی:

با تکامل شیوه تولید کالائی و انتقال تولید به واحدهای جمعی سرمایه‌داری، این دیگر مردان خانه نیستند که تولید را در حیطه خانواده به عنوان یک واحد تولیدی، سازمان می‌دهند. در اینجا سازمان‌دهنده تولید، سرمایه‌داران هستند و زن و مرد بیگمان نیروی کار خویش را در مقابل مزد در اختیار واحدهای سرمایه‌داری قرار می‌دهند. تحول در شکل تولید تمام بخش‌های آن را تحت الشعاع قرار داد و از جمله بخشی از تولید همچون پشم‌ریسی، بافندگی، دوزندگی، فرش‌بافی، تولید نان، مربا، ترشی و... که به ابتدائی‌ترین شیوه‌ها در خانه‌های مجزا صورت می‌پذیرفت، با تکنیک جدید و به شکل صنعتی تولید شده به بازار آمد و بدین ترتیب نیروی کار زن که عمده‌ترین تولید کننده این بخش بود نیز از قید شکل عقب‌مانده تولید آزاد گشت و نیاز به کار برای گذران زندگی، آنان را به مراکز صنعتی و تولید کشاند.

زنان فرصت آن را یافتند که بیش از گذشته وارد اجتماع شده و با دنیای جدید علم و صنعت آشنا شوند. این امر از افزایش چشم‌گیر زنان تحصیل‌کرده و شاغل در این دوره به خوبی روشن می‌گردد. از سوی دیگر رشد تکنولوژی در دوران سرمایه‌داری بشر را از قید کارهای سخت بدنی آزاد ساخت و زنان به حیطه‌هایی از تولید که قبلاً قادر به انجام آن نبودند راه یافتند. اما موانع متعددی برای شرکت آنان در تولید اجتماعی مشهود گشت و

چنان شد که در مجموع زنان باز به کارهای حاشیه‌ای در تولید و بخش‌هایی از آن که نیاز به تخصص نداشت رانده شدند. امروز تعداد زنان تحصیل کرده به مراتب از تعداد مردان پائین‌تر است و هنوز جمعیت کثیری از آنان در تولید اجتماعی شرکت نداشته و در خانه‌های مجزا نیرو و توانشان محبوس گشته است.

### علل ممانعت سرمایه‌داری از استخدام وسیع زنان:

الف - ارزش نیروی کار زن نسبت به نیروی کار مرد در شرایط مساوی، بیشتر است، زیرا با توجه به قانون ارزش در اقتصاد کالائی، سرمایه‌دار باید علاوه بر آنچه به یک مرد کارگر پرداخت می‌کند، یعنی معادل کار اجتماعاً لازم برای تولید نیروی کار او هزینه زندگی زن کارگر را در دورانی که بازدهی تولیدی نیز ندارد (اواخر دوران بارداری و دوران شیردهی نوزاد) علاوه بر مبلغ مذکور پرداخت نماید! توجه به این نکته ضروری است که اکنون سرمایه‌داری نیروی کار زن - بویژه کارگران ساده - را بسیار پائین‌تر از ارزش آن خریداری می‌کند و علت آن نیز علاوه بر عدم تشکل وسیع زنان و کمبود مبارزه انقلابی برای تحقق ارزش واقعی این نیروی کار، محدودیت استخدام زنان است.

ب - اکنون سرمایه‌داری جهانی دیگر دوران طلائی خود را پشت سر گذاشته و با بحران‌های بالنسبه دائم و بیکاری مزمن دست و پنجه نرم می‌کند. روز به روز بر تعداد بیکاران افزوده می‌شود و خواست‌های آنان هر چه بیشتر دولت‌ها را تحت فشار قرار می‌دهد. در این میان سرمایه‌داری با استفاده از القاب پر "افتخار" "مادر" و "زن خانه‌دار" بخش عمده بیکاری را در سطح جهان پنهان می‌سازد. به این دلیل سرمایه‌داری جهانی با تمام قوا سعی در مخدوش کردن مبارزات زنان و خواست‌های آنان دارد. به ویژه اجتماعی کردن کار پرورش کودکان و ایجاد امکانات عمومی رایگان برای رفع نیاز تولیدکنندگان که زنان را از بار کار خانگی رها می‌سازد و آنان را به خیل درخواست کنندگان کار افزوده می‌گرداند.

ج - کار بدون مزد زنان در خانه که صرف تولید و پرورش نیروی کار جدید حفظ نیروی کار بالفعل می‌گردد، با توجه به دو نکته فوق که ذکر

گردید، در زمان حاضر ارزان‌ترین راه باز تولید نیروی کار است. البته بخش قابل توجهی از آن بویژه در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری تحت سلطه سرمایه قرار گرفته و به وسیله مراکز سرمایه‌داری انجام می‌گیرد. اما پرداخت مزد به کارگران برای خرید این خدمات به‌طور قابل ملاحظه‌ای سهم کارگران از محصول اجتماعی را افزایش می‌دهد که در مجموع به نفع سرمایه نیست. علی‌رغم تحولاتی که در این امر صورت گرفته است، سرمایه‌داری بحران زده اکنون بیش از گذشته سعی در حفظ زنان در خانه‌ها و تضمین نقش مؤثر آنان در افزایش نرخ ارزش اضافی به شکل غیرمستقیم، دارد.

دور ماندن زنان از تولید اجتماعی در این دوران، دورانی که تحولاتی عظیم در تولید مایحتاج معیشت ایجاد گشته، باعث می‌شود که آنان هر چه بیشتر از نظر فکری، از جامعه خویش عقب مانده و نتوانند همپا با تحولات، تحول یابند. نیمی از بشریت از شرکت در تولید پیشرفته محروم است و در نتیجه نمی‌تواند چنانکه باید در تحولات جامعه دخیل بوده و اعتماد بنفس لازم را برای تغییر جهان به سمت بهبودی داشته باشد.

### ۳- زن کدبانو، کار خانگی و خانواده

سرمایه‌داری برای حفظ شرایط و روابطی که تجدید تولید خویش را در آنها تضمین شده می‌یابد به راه‌های مختلفی متوسل می‌شود. خانواده پدرسالار که طی تاریخ متضمن انقیاد خانگی زن است، در جوامع مختلف و در مرحله‌ای از شکل‌گیری جامعه طبقاتی موجودیت یافت، علل تسلط روابط پدرسالاری، رابطه آن با شیوه تولید و تأثیرات گوناگون آن در روابط اجتماعی، مباحثی هستند که در سطح جهان نظرات گوناگون در باره آنها وجود دارد و بویژه مورد اول هنوز بدرستی تدقیق نگشته است. اما آنچه روشن است اینست که در دوره سرمایه‌داری خانواده عملکرد متفاوت با شیوه‌های ماقبل سرمایه‌داری یافته است. خانواده نقش خود را به عنوان واحد تولیدی جامعه از دست می‌دهد و بدین ترتیب نقش حیاتی خویش را از نظر اقتصادی.

اما علی‌رغم خروج تولید مایحتاج از حیطة خانه، هنوز پرورش نیروی کار و تأمین خدمات لازم برای تجدید تولید نیروی کار بالفعل در خانه

صورت می‌گیرد. هنوز خانواده به عنوان یک نهاد سرکوبگر نقش مؤثری در تثبیت ایدئولوژی طبقه حاکم، تداوم ستم جنسی بر زنان و جدائی تولیدکنندگان از یکدیگر دارد. خانواده پوششی است بر ناتوانی دولت‌های سرمایه‌دار در پاسخگویی به نیازهای توده‌های غیر فعال (جوانان و پیران)، و کار خانگی بیکاری بخش عمده‌ای از نیروی فعال جوامع را مخفی نگاه می‌دارد و به طور غیر مستقیم نقش مؤثری در افزایش نرخ استثمار و ارزش اضافی به نفع سرمایه‌داران ایفا می‌کند.

مبارزه برای اجتماعی کردن کار خانگی، از طریق ایجاد رستوران‌های عمومی، رختشویخانه‌های رایگان و... مبارزه‌ایست که توده زنان در آن شرکت جسته و پیشبرد هر یک از خواست‌هایشان ضربه‌ای است بر نظام سرمایه‌داری.

#### ۴- زن معشوقه، ستم جنسی بر زنان

تبعیض جنسی بین زن و مرد نیز امری تاریخی است. چنانچه قبل از پیدایش و تثبیت خانواده پدرسالاری نیز به نمونه‌هایی نه چندان کم از زن‌ربائی، معاملات زنان، فحشای مقدس در معابد و مجازات سخت برای زنان زناکار\* برخورد می‌کنیم. اما پس از تثبیت پدرسالاری اشکال گوناگون ستم جنسی بر زنان رسمیت بیشتری یافته است. آنچه مردان را به تشکیل خانواده وا می‌داشته، نیاز به نیروی کار بیشتر برای واحد تولیدی خویش، نیاز به یک مستخدم خانگی برای چرخاندن امور داخلی خانه و پروراندن کودکان است.

\* مقصود از تزویج و زن خواستن، تولد و خانه‌داری دان، نه تمتع و شهوت، چه از بازار برای وقوع این معنی کتیزک توان خرید و این همه مشقت و اخراجات نباید کشید" ("انيس الناس"، نوشته شجاع سال ۸۳۰ ه.ق.).

وظایف گوناگون بین زنان تقسیم گشته و ستم جنسی بر همه آنان اعمال می‌گردد، چه آنکه با گرفتن چند سکه و بالا جبار با مردی همبستر شود و چه آنکه در زندگی‌اش هیچگاه لذت جنسی مطرح نبوده و تنها مقصود از همبستری با او باردار کردنش باشد.

ما در اینجا به بحث تاریخی در باب این موضوع نمی‌پردازیم، تنها اشارتی بود تا پیوند خانواده پدرسالار و فحشا و در واقع تفکیک و گاه ترکیب وظایف گوناگون زنان مطرح گردد. تا ببینیم اکنون که باز دولت‌ها، روحانیون، کلیسا و... سعی در تداوم سرکوب جنسی زنان برای حفظ خانواده پدرسالار دارند به چه سنتی تکیه کرده‌اند.

پس از تحولاتی که اقتصاد سرمایه‌داری در نظام خانواده ایجاد کرد، سرکوب جنسی زنان نیز تغییراتی بنیادی یافت.

از یک‌سو با در هم شکستن اقتصاد بسته خانواده ماقبل سرمایه‌داری، در این دوران که افراد به تنهایی به بازار کار وارد می‌شوند بقای خانواده، افزایش تعداد افراد آن و کنترل شدید بر چگونگی ازدواج افراد تحت پوشش آن اهمیت خود را از دست داد و از سوی دیگر زنان کارکن به استقلال نسبی از خانواده خویش دست یافتند که قدم بزرگی در تصمیم‌گیری ایشان در نزدیکی با مرد دلخواهشان بود؛ و با پیدایش روش‌های مدرن جلوگیری از بارداری که تحول بزرگی در روابط بین زن و مرد ایجاد کرد، زیرا همواره ترس از حاملگی مانع از اقدام آزادانه زن در این مورد بود. در این شرایط برای اولین بار پس از قرن‌ها علاقه جنسی بین زن و مرد به عامل مهم در ازدواج زنان و مردان به ویژه در طبقات تولیدکننده تبدیل گشت. اما تنها کانون رسمی عشق خانواده است. خانواده‌ای که مجموعه وظایفی که در بالا ذکر شد را باید انجام دهد. از طریق مدرسه، رادیو، تلویزیون و خانواده به جوانان می‌آموزند که باید تشکیل خانواده دهند و هر نوع رابطه جنسی خارج از این چهارچوب فساد اخلاق است. سرکوب جنسی جوانان همچنان ادامه دارد و تأثیرات روانی آن ترس، عدم اعتماد بنفس، گوشه‌گیری و... تنها به نفع طبقه حاکم است تا باسودجویی از آن به حاکمیت خود ادامه دهد.

در زمانی که در هر دو ثانیه یک کودک جان خود را از دست می‌دهد، آنها که خود مسبب این شرایط هستند در دفاع از موجودی که هنوز موجودیت اجتماعی نیافته بر می‌خیزند و سقط جنین را کفر می‌نامند.

(ادامه دارد)

\* در کتاب منشاء خانواده انکلس به مجازات زنان زناکار در دوران بارگیری اشاره می‌کند. دورانی که زن و مرد به آسانی می‌توانند از یکدیگر جدا شوند.

## انتخابات آفریقای جنوبی و وظایف چپ انقلابی

متن زیر آخرین بخش مصاحبه‌ای است که با رفیق "جابو ماسیلا"، یکی از هواداران "رفقا برای حکومت کارگری"، صورت گرفت. "رفقا برای حکومت کارگری" بخش آفریقای جنوبی "گرایش لنینیستی-تروتسکیستی"، یک گرایش بین‌المللی تروتسکیستی، است که علاوه بر آفریقای جنوبی، در بریتانیا، آلمان و بلژیک نیز دارای بخش‌هایی است. این قسمت از مصاحبه در مورد انتخابات آوریل آفریقای جنوبی، نوع حکومت بعد از انتخابات و وظایف چپ انقلابی است. لازم به یادآوری است که مسئولیت کلیه نظریات مندرج با خود رفیق جابو است.

س: انتخابات آوریل به عنوان یک قدم مثبت در جهت منافع توده‌ها قلمداد گردیده است. موضع سوسیالیست‌های انقلابی در مورد این انتخابات چیست؟

ج: در وهله اول باید شرایطی که این انتخابات در آن انجام می‌گیرد را در مد نظر داشت. واضح است که فروپاشی استالینیزم دست‌آوردی است بزرگ برای بورژوازی - در سطح بین‌المللی - و این منجر به تسلیم شدن اکثر جنبش‌های ناسیونالیستی و احزاب استالینیستی مانند کنگره ملی آفریقا (ک. م. آ.) و حزب کمونیست آفریقای جنوبی (ح. ک. آ. ج.) شد. از زمانی که فعالیت این سازمان‌ها قانونی اعلام شد، توازن قوا به نفع بورژوازی بوده، و علاوه بر این، بورژوازی موج یورش و سرکوب خود را شروع کرده و منجر به تضعیف پایگاه توده‌ای ک. م. آ. شده است. در مقابل این سرکوب ک. م. آ. نتوانسته است از مبارزات کارگران در راه بهبود سطح زندگی خود دفاع کند. این به آن دلیل بود که ک. م. آ. نمی‌خواست که روند مذاکرات و



انتخابات را به خطر بیاندازد. حال انتخابات در وضعیتی برگزار می‌شود که قدرت بورژوازی و دستگاه دولتی آن دست نخورده مانده‌اند. انتخابات از طرف ارتش، به اضافه گروه‌های چریکی مانند "اومکونتو وه سیزوه" ک. م. آ.، که به نام "نیروی صلح ملی"، که در اصل همان ارتش و پلیس بورژوازی سابق خواهند بود، نظارت خواهد شد. این اولین پیروزی بورژوازی است، برای اینکه ک. م. آ. خواسته همیشه خود را مبنی بر انحلال پلیس و ارتش، و یا اقلاً محدود کردن آنان به سربازخانه‌ها را، رها کرده است. در وهله دوم، نکته بسیار مهم تجزیه شدن جایگاه توده‌ای ک. م. آ. است. خشونت‌گری "اینکاتا" - که از طرف دولت کمک و پشتیبانی می‌شود - سازماندهی نهادهای پایه‌ای ک. م. آ. را خفه کرده است. توده‌ها حتی پیراهن‌های ک. م. آ. را بیرون از خانه و گردهم آیی‌های آن نمی‌توانند بپوشند. به خاطر همین خشونت‌گری‌های "اینکاتا" آنان نمی‌توانند تعهدات سیاسی خود را به طور علنی انجام دهند. به این دلیل سازمان‌ها در سطح پایه‌ها ضعیف هستند و توده‌ها در وحشت از جنگ فرقه‌ای زندگی می‌کنند و ک. م. آ. نمی‌تواند از آن جلوگیری کند. به این دلیل انتخابات در زمانی برگزار می‌شود که توده‌ها در حالت عقب نشینی، و سرخوردگی به سر می‌برند. این مسئله می‌تواند روی مطالبات آنان از ک. م. آ. اثر بگذارد. خواست‌ها کمتر و جزئی‌تر خواهند بود. این وضعیتی نیست که آنان در آن احساس پیروزی کنند و هر نوع مطالباتی را از ک. م. آ. بخواهند.

بورژوازی در تمام موارد - سیاسی، اقتصادی و در عمل - دست بالا را دارد. برنامه اقتصادی خصوصی کردن همچنان ادامه دارد، برای اینکه ک. م. آ. حتی ملی کردن را به عنوان یک اصل رها کرده است. حتی حرف‌های بورژوازی را در مورد کارآئی اقتصادی، در مورد اینکه سطح زندگی توده‌ها باید همراه با بالا رفتن بارآوری کار ازدیاد پیدا کند - برنامه‌ای که بورژوازی مدت‌ها است به تبلیغ آن پرداخته است - را رد نکرده است. سیاست‌های اقتصادی ک. م. آ. همانند بورژوازی هستند. یعنی انتخابات در اصل بر اساس معیارهای رژیم برگزار می‌شود و حتی قانون اساسی هم از سوی مجلس مؤسسان جدید تدوین نخواهد شد، بلکه نقداً روی آن - با "حزب ملی"، حزبی که نظام نژادپرستی آپارتاید را ایجاد کرد - توافق شده است و مجلس

مؤسسان صرفاً زیر آن را امضاء خواهد کرد. مجلس مؤسسانی که حتی مستحق چنین نامی نیست زیرا که اعضای آن از سوی حوزه‌های انتخاباتی مختلف در سطح پایه‌های توده‌ای انتخاب نخواهند شد. هر حزبی لیست کاندیداهای خود در سطح کشور را خواهد داشت و مردم صرفاً برای یک حزب رأی خواهند داد و نمایندگان هیچ گونه مسئولیت پاسخ‌گوئی ندارند. کاندیداهای ک. م. آ. از طرف هیئت اجراییه، و با موافقت هیئت‌های اجراییه ناحیه‌ها، انتخاب خواهند شد و نه در سطح پایه‌های توده‌ای در محلات. در این مورد حتی دموکراسی بورژوائی هم رعایت نشده است. بورژوازی اما پیروز شده است. ک. م. آ. هم مصالحه کرده است.

س: با این وصف وضعیت ک. م. آ. را در انتخابات چگونه ارزیابی می‌کنید؟  
ج: واضح است که ک. م. آ. انتخابات را می‌برد. از لحاظ تاریخی سازمانی است که توده‌ها را در مبارزه علیه رژیم آپارتاید رهبری کرده است، مبارزه مسلحانه کرده و رهبرانش سال‌ها در زندان بوده‌اند. با وجود تمام کمبودهای ک. م. آ.، توده‌های سیاه‌پوست، یعنی ۹۵ درصد (یا حتی بیشتر) جمعیت آفریقای جنوبی، که بدیل بهتری را در دسترس ندارند، اکثراً به ک. م. آ. رأی خواهند داد. حتی آمار منابع غیر قابل اعتماد رژیم نمایان‌گر این هستند که ک. م. آ. بین ۶۷ تا ۷۰ درصد آراء را به خود اختصاص خواهد داد. حتی فعالینی که امروزه دیگر سرخورده شده‌اند می‌گویند: بی شک ک. م. آ. تنها حزبی است که در انتخابات پیروز خواهد شد. دیگر جنبش‌های آزادی بخش، مانند "کنگره پان آفریکانیست" (ک. پ. آ.) و "بیداری سیاه‌پوستان" بسیار ضعیف هستند. چیزی که خنده‌آور است این است که "حزب ملی" در کمپین انتخابات خود می‌خواهد رأی سیاه‌پوستان را هم بدست آورد.

س: بعد از پیروزی در انتخابات و پس از این همه سال مبارزه، چه چیزی

نصیب توده‌های سیاه‌پوست از حکومت آینده خودشان خواهد شد؟  
ج: اولاً، ما باید روشن باشیم که ک. م. آ. به تنهایی حکومت را تشکیل نخواهد داد، بلکه حکومتی برای "اتحاد ملی" خواهد بود. این نتیجه ضعف ک. م. آ. در طول روند مذاکرات است. روی قانون اساسی به اصطلاح موقت و مجلس مؤسسان مصالحه شد. توافق شده است که حکومت

آینده باید "حکومت برای اتحاد و بازسازی ملی" باشد.

ثانیاً، رهبر حزبی که در انتخابات دوم شود می تواند معاون رئیس جمهور شود. یعنی اگر "حزب ملی" از ک. پ. آ. بیشتر رأی بیاورد، "دوکلرک" معاون "ماندلا" خواهد شد (اگر "حزب ملی" و ک. پ. آ. رأی مساوی بیاورند دو معاون رئیس جمهور خواهیم داشت). معاون رئیس جمهور هم صرفاً لقبی رسمی نخواهد بود، بلکه مقداری اختیارات را همراه خواهد داشت. به همین دلیل ک. م. آ. در این حکومت بسیار ضعیف خواهد بود.

در عین حال توده‌ها به وضوح انتظار دارند که دولت مسئلهٔ بیکاری، که حدود ۴۰ تا ۵۰ درصد است را حل کند، بحرانی که در نظام تحصیلی وجود دارد و مسئلهٔ مسکن را حل کند. در واقع این مسائل در طول تبلیغات حول مذاکرات وقتی که رهبران ک. م. آ. در شهرک‌ها و در گردهم‌آیی‌های مردم برای توده‌ها سخنرانی می‌کنند - تجمعاتی که همه می‌توانند در آنها شرکت کنند و هر سؤالی از رهبران ک. م. آ. بکنند - بروز می‌کنند. مسائلی که بیشتر از همه طرح می‌شوند عبارتند از: بیکاری، مسکن، بهداشت و دیگر مسائل اجتماعی. حتی ک. م. آ. هم به این واقف است که انتظارات توده‌ها بسیار زیاد هستند. این روزها واژه‌های مورد استفادهٔ آنان از قبیل "گفتن حقیقت به توده‌ها" و یا "اداره" کردن انتظارات توده‌ها است. به عبارتی ک. م. آ. بنقد دچار بحران است، چون می‌خواهد تعداد زیادی برایش رأی دهند و در عین حال می‌داند که آنان انتظارات زیادی دارند. سنت قوی مبارزهٔ طبقاتی وجود دارد، کارگران متشکل در اتحادیه‌ها فعالیت می‌کنند، سازمان‌های محلی ("سیویک‌ها") به مسائلی مانند مسکن و غیره می‌پردازند، سازمان‌های دانشجویی و دیگر نهادها بر ک. م. آ. فشار می‌آورند که مسائل اجتماعی توده‌هایی که بر علیهٔ رژیم آپارتاید مبارزه می‌کنند را حل کند. پس ک. م. آ. باید از حالا انتظارات را "اداره" کند.

س: برنامه‌ای که ک. م. آ. سعی خواهد کرد عملی کند چه خواهد بود؟  
ج: در گذشته ک. م. آ. برنامهٔ سوسیال دموکراتیکی داشت - بنام "فریدم چارتر" - "منشور آزادی". رفرم‌های سوسیال دموکراتیکی مانند ملی کردن انحصارات بزرگ، در اصل کل ثروت کشور، مسکن ارزان برای همه، و تأمین تحصیل و بهداشت را عنوان می‌کرد. بسیاری از طرفداران ک. م. آ. به

سوئد اشاره می‌کردند و اقتصاد مورد نظرشان اقتصادی "مخلوط" (از بخش دولتی و خصوصی) بود، که در آن بخش دولت دست بالا را داشت، یا حداقل مساوی با بخش خصوصی. ولی وقتی که به مسئله حل بحران سرمایه‌داری آفریقای جنوبی می‌پردازند، به نحوی که به نفع توده‌ها باشد، این سؤال بر انگیز می‌شود. همانطور که ما می‌دانیم، رهبران سوسیال دموکرات - مثل اروپا - حمله به دست‌آوردهای توده‌ها را مد نظر دارند. مدل سوسیال دموکراتیکی برای حمایت وجود ندارد و ک. م. آ. مجبور شده است که سیاست‌های بازار آزاد را قبول کند و برایش اشکالی ندارد که صندوق بین‌المللی پول، اقتصاد آفریقای جنوبی را تحت تحول و سازماندهی جدیدی قرار دهد. کافی است که حرف‌های یکی از رهبران ک. م. آ. را در نظر بگیریم. "تهابو امبکی" می‌گوید: "ملی کردن هیچ وقت سیاست ک. م. آ. نبوده است." حتی "ماندلا" به سرمایه بزرگ دلگرمی داده است که ملی کردن عملی نخواهد شد. ک. م. آ. به وضوح "منشور آزادی" سوسیال دموکراتیک را کنار گذاشته است. در بسیاری از جلسات کارگران این موضوع مطرح می‌شود. اقتصاددان اصلی ک. م. آ.، "تروور مانوتل"، ایده اینکه توده‌ها باید کمربند هایشان را سفت تر کنند را مطرح می‌کند. و یا اینکه رفرم‌ها در صورت رشد اقتصادی ۵ درصد، امکان پذیر خواهند بود و ازدیاد حقوق به بالا رفتن بارآوری کار بستگی دارد. حال برنامه اقتصادی ک. م. آ. و "حزب ملی" دیگر با هم تفاوتی ندارند.

نحوه دنباله‌گیری مذاکرات و انتخابات موعیت ک. م. آ. را تضعیف کرده و نمی‌تواند با بورژوازی مبارزه کند. به علاوه ک. م. آ. دیگر جنبش ملی خرده‌بورژوازی‌ای که بر خرده‌بورژوازی توده‌های سیاه پوست بنا داشته باشد نیست؛ خیلی عناصر کاملاً بورژوا به آن پیوسته‌اند. این یک دینامیک جدیدی به ساختار و سیاست‌های ک. م. آ. می‌دهد. اعضای سفید پوست پارلمان، بخشی از بورژوازی آفریقائی و یک طیف از نیروهای مختلف ک. م. آ. را محافظه کارتر خواهند کرد، به آن پیوسته‌اند. این نقداً اثر خود را گذاشته است. اینکه ک. م. آ. "منشور آزادی" را رها کرده است امری تصادفی نیست. فروپاشی اروپای شرقی با این سیل نیروهای بورژوا به درون ک. م. آ. همراه بوده است. ک. م. آ. حال دیگر به یک حزب

بورژوازی تبدیل شده است. انقلابیون نباید هیچ توهمی در مورد توانائی ک. م. آ. برای تحقق حتی رفرم‌های سوسیال دموکراتیک داشته باشند.

س: با در نظر گرفتن این وضعیت چشم انداز شورش‌ها و مبارزات کارگران

و زحمتکشان چگونه است؟

ج: چشم‌انداز بسیار خوب است. علی‌رغم عقب نشینی‌هایی که به خاطر یأس و سرخوردگی سیاسی که دلایلش سرکوب رژیم، خیانت‌هایی که ک. م. آ. به مبارزات در جریان می‌کند، بی‌لیاقتی رهبری، تسلیم شدن رهبران "کوساتو" (کنگره اتحادیه های آفریقای جنوبی)، ولی هنوز اتحادیه‌های متشکل وجود دارند، که با اینکه تضعیف شده اند، هنوز شامل کارگرانی هستند که مبارزه را جدی می‌گیرند. هنوز جوانان و سازمان‌های دانشجویی هستند و اکنون سازمان‌های جوانان حول مسئلهٔ تحصیل مبارزه می‌کنند. در بعضی شهرک‌ها مبارزات علیه کرایه خانهٔ زیاد و شرایط وخیم زندگی دنبال می‌شوند. انجمن های شهری، "سیویک‌ها"، یک شبکهٔ ملی تشکیل داده‌اند. ناتوانی ک. م. آ. در مقابل نیازهای توده‌ها گرایش چرخش به طرف درگیری بیشتر در اتحادیه‌ها است تا در ک. م. آ.، و همچنین شرکت در "سیویک‌ها" هم در مقایسه با ک. م. آ. بیشتر شده است. حکومتی که در رأس آن ک. م. آ. قرار دارد با نیروی متشکل توده‌ای روبرو خواهد شد و سنت مبارزه هنوز زنده است.

برای مثال، اگر زیمبابوه را در نظر بگیریم، که طبقهٔ کارگرش قوی نبود، و اتحادیه‌هایی که تا زمان استقلال ملایم بودند، و حتی بعضی از آنها که بعد از استقلال با ابتکار عمل حزب "زانو پی. اف." ایجاد شده بودند، مبارزه برای ازدیاد دستمزدها و شرایط بهتر را عنوان کردند و روبروی حکومت "زانو پی. اف." قرار گرفتند. کارگران گفتند که حالا که آزاد هستیم می‌خواهیم سهمی در این آزادی داشته باشیم. دهقانان زمین‌ها را تصرف کردند (از سرمایه داران بزرگ بخش کشاورزی). ارتش جدید زیمبابوه مستقل از طرف رژیم فرستاده شد تا دهقانان و کارگران اعتصابی را سرکوب کند. اعتصاب معروف اتوبوس‌رانان از طرف رژیم "زانو پی. اف." سرکوب شد. در نامیبیا هم از زمان استقلال تعداد زیادی اعتصاب شده است. همین اواخر در معدن الماس "ده بیرز"، که در آن ۳ هزار معدنچی کار

می‌کنند، اعتصاب شد. پس حتی جاهایی که طبقه کارگر ضعیف بود مبارزات بلافاصله بعد از استقلال ادامه پیدا کردند. حال در آفریقای جنوبی چشم انداز بهتر است. توده‌ها به طبع انتظارات زیادی دارند و به حرف‌های ک. م. آ. در مورد صبر داشتن و دندان روی جگر گذاشتن توجه نمی‌کنند. نشریات بورژوا به رهبران حمله می‌کنند و فعالین ک. م. آ. مجبور می‌شوند شروطی به این قول و قرارها اضافه کنند. تعدادی اعتصابات با اینکه ک. م. آ. و ج. ک. آ. ج. و "کوساتو" مخالف بوده‌اند انجام گرفته است. سنت اینکه کارگران بر خلاف رهبران عمل کنند بسیار قوی است. بسیاری از اعتصابات به این نحو جلو رفتند. احتمال اینکه توده‌ها دست به مبارزه با ک. م. آ. بزنند بسیار زیاد است. با اینکه در حال حاضر جنبش شکست خورده است، ولی این شکست کامل نیست. در چند سال و یا چند ماه آینده موج اعتصابات شروع خواهد شد.

انتخابات حتی می‌تواند روحیه کارگران را بالا ببرد. کارگرانی که در حال مذاکره با کارفرماها هستند اعتماد به نفسشان بالا خواهد رفت، چونکه فکر می‌کنند که به طور وحشیانه سرکوب نخواهند شد. انتخابات می‌تواند سطح فعالیت سیاسی را در طبقه کارگر بالا ببرد.

س: اهداف سوسیالیست‌های انقلابی بعد از انتخابات در آفریقای جنوبی چه

خواهد بود؟

ج: اولاً، تأکید بر اینکه انتخابات خیانتی به توده‌ها و کارگرانی است که دچار توهم شده‌اند. ما باید ماهیت بورژوائی ک. م. آ. را آشکار کنیم، که دیگر جنبش خرده‌بورژوائی نیست، و به طور علمی نشان دهیم که چگونه این اتفاق افتاد - و آن را در چارچوب جهانی خود قرار دهیم. باید پیروزی امپریالیزم بر استالینیزم را توضیح دهیم، و بدنبال آن شکست نیروهای خرده‌بورژوائی در سطح جهانی. این باید وجه تمایز ما با دیگران که خود را انقلابی می‌دانند باشد. باید توضیح دهیم که اینها به هیچ‌وجه سوسیالیست یا کمونیست نبوده‌اند و این خیانت ابعاد جهانی دارد. بدین دلیل برای ما مسئله اصلی همیشه ساختن حزب مارکسیست انقلابی بوده است. در عین حال باید توضیح دهیم که باید در این سازمان‌ها مبارزه کنیم تا بتوانیم حضور خود را در میان آنها حفظ کنیم و با سیاست‌های بورژوائی ک. م. آ. مبارزه

کنیم. چشم انداز ما این است که از طریق تبلیغات و کار عملی بر علیه نیروهای بورژوائی و ک. م. آ. مبارزه کنیم و حزب تروتسکیست انقلابی را بسازیم. یکی از تاکتیک‌های اصلی ما در حال حاضر ساختن حزب توده کارگران است، که به نحو یک اتحاد عمل سیاسی برای ایجاد اتحاد مبارزین طبقه کارگر و نیروهای چپی و انقلابی در راستای پیش برد مبارزه طبقاتی است.

واضح است که این حزب، حزب تروتسکیستی مد نظر ما نیست، ولی بدلیل اینکه از طریق آن می توان مبارزه طبقاتی را گسترش داد، این فعالیت برای تبلور یک حزب تروتسکیستی واقعی لازم است. ما تلاش می کنیم که حزب توده کارگران برنامه ما را قبول کند. مسئله حزب کارگران بسیار مهم است، برای اینکه از یک طرف چارچوب تشکیلاتی برای نگه داشتن عناصر مبارزی که هنوز سرخورده نشده اند هست و از طرف دیگر مبارزه طبقاتی را می توان از این طریق به پیش برد. ک. م. آ. به نقد حزب توده کارگران را محکوم کرده است، ولی مقاله ای برای بحث از طرف کمیته مرکزی ح. ک. آ. ج. در نشریه آن چاپ شد، که سه احتمال را عنوان می کند: (۱) اتحاد با ک. م. آ. را حفظ کنند تا نیروهای بورژوائی و ارتجاعی آن را بدست نیاورند؛ (۲) مبارزه برای تبدیل ک. م. آ. به یک سازمان توده ای که به طبقه کارگر جوابگو است (احتمال دلخواه ح. ک. آ. ج. ۱۰؛ ۳) اگر نیروهای بورژوائی ک. م. آ. را بچنگ آورند، ح. ک. آ. ج. مجبور خواهد شد که در انتخابات جدا از ک. م. آ. شرکت کند. خود ح. ک. آ. ج. مطمئن نیست که بتواند طبقه کارگر را سازمان بدهد - این حزب اعتماد به نفس ندارد. در مورد سوم ح. ک. آ. ج. مجبور خواهد شد که با نیروهای چپی دیگر همکاری کند. این مقاله نشان می دهد که فعالیت رفقائی که برای حزبی کارگری مبارزه کرده اند تأییراتی گذاشته است. ح. ک. آ. ج. حتی اعتراف می کند که بعضی از اعضای خودش خواهان چنین حزبی هستند و حزب حاضر به ایفای نقشی فعال در ساختن آن است - البته به دلیل فشار پایه هایش.

اولاً این برای ما یک پیروزی است که حزبی که این همه ژست حزب طبقه کارگر را گرفته است مجبور شده این را بگوید. همکاری در ساختن

حزب کارگری این امکان را به ما می دهد که مبارزین راستین این حزب را به طرف حزب کارگری تروتسکیستی جلب کنیم.

دوماً، حتی گروه های چپ ای که می خواهند ک. م. آ. را به یک حزب توده ای تبدیل کنند - مانند گرایش کارگران مارکسیست (گ. ک. م.) - این را قبول دارند که حزب کارگری برای "اقلیت قابل ملاحظه ای" از کارگران، به خصوص در اتحادیه ها، جذابیت دارد. گ. ک. م. فراخوان ایجاد حزب کارگری را رد می کند و می گوید باید اپوزیسیون کارگری را - که برنامه مشخص کارگری دارد - در درون ک. م. آ. ساخت.

نتیجه این تاکتیک این بوده است که ما گوش شنوای بیشتری داریم برای برنامه و حزب تروتسکیستی. همین اواخر کنگره های ملی اتحادیه هایی مانند "نومسا" (فلز کاران) و "کویه" (کارگران بخش شیمی) قطعنامه ایجاد حزب کارگری را قبول کرده اند. این ایده دارد قوت بیشتری به خود می گیرد.

متشکرم.

تهیه و تنظیم از:

محمد نادری

زنده باد همبستگی بین المللی کارگران!



## فاشیزم و جنبش کارگری

مقاله زیر بخشی از مقاله‌ای است که نخستین بار در نشریه "کندوکاو"، شماره ۷، بهار ۱۳۵۷، انتشار یافت. بخش اول و دوم این مقاله در شماره‌های ۱۸ و ۱۹ دفترها انتشار یافتند.

بخش سوم

فاشیزم و جامعه ملی

گرامشی میان دستگاه دولتی تولید ایدئولوژی و ماشین دولتی اختناق فرق می‌گذارد. این تفاوت میان کارکرد دولت به مثابه دستگاه اختناق به عنوان پلیس یا نگهبان شب که ظاهراً مراقب نظم عمومی است با کارکرد دیگر دولت که در زمینه جامعه ملی تولید ایدئولوژی می‌نماید، موجود است. اولی از طریق نهادهای پلیس، ارتش، ژاندارمری، زندان، محاکم عادی و نظامی و... کار می‌کند و دومی از طریق مدارس و دانشگاه‌ها، نهادهای مذهبی، خانواده، وسائط ارتباط جمعی، جراید، سندیکاها و... (۱۸).

بسط ایدئولوژی فاشیستی از یک سو در مناسبت با حرکت خرده‌بورژوازی و از سوی دیگر در تطابق با خواست‌های سرمایه انحصاری انجام گرفته، هر یک از جنبه‌های این ایدئولوژی نمایشگر این دو رویه هستند (۱۹). با پیروزی فاشیزم سرمایه انحصاری توانست مقاومت و نهادهای کارگران را در هم بکوبد و شرایط تولید و تحقق ارزش افزونه را به سود خویش تغییر دهد. در این مرحله سرمایه انحصاری خواستار تغییر عمده در

عرصه جهانی به سود خویش بود. از سوی دیگر تنها تعرض نظامی و تولید صنعتی می‌توانست به شکل تورم دائمی پاسخ دهد. بحران ساختاری سرمایه‌داری در بطن خود نیاز به تغییر نیروهای موجود در عرصه انباشت سرمایه را عنوان می‌کند و تغییر بنیادی نظام حاکم بر بازار جهانی را خواستار می‌شود. نظامی‌گری و جنگ‌طلبی فاشیسم حاصل این واقعیت است.

جهت پیشبرد این مسئله، دستگاه دولتی تولید ایدئولوژی در سطح هر جامعه که فاشیست‌ها بر آن استیلا یافته بودند جنگ را به صورت یک ضرورت تاریخی تبلیغ می‌کرد. ریشه‌های فکری جامعه‌شناسی بورژوازی که نوعی تکامل‌گرایی مبتذل را بر مبنای "انتخاب نوع عالیتر" عنوان می‌کرد توسط ایدئولوگ‌های فاشیست به عنوان مهم‌ترین دست‌آورد در علوم انسانی معرفی شد. جنگ دائمی "انواع" نه تنها به سیاست نظامی‌گری و ژئوپلیتیک فاشیست‌ها بل که به نژادپرستی و ضد یهودیت آنها "جنبه علمی" می‌داد. در این زمینه گئورگ لوکاچ تحقیق جالبی دارد. وی نتیجه منطقی تخریب نظریه داروین و انطباق مکانیکی آن در زمینه علوم اجتماعی را چیزی جز نژادپرستی نمی‌بیند (۲۰).

به هر حال ناسیونالیسم و نژادپرستی وجوه روشن ایدئولوژی فاشیستی هستند. اینان به طور مستقیم حرکت توده‌های خرده‌بورژوازی علیه کارگران را تسریع می‌کردند و مکمل شعار ناسیونال سوسیالیسم گشتند. سوسیالیسم اینجا به معنای ابزار رفع نیاز مادی تمامی اقشار خرده بورژوا به کار رفته است. فراموش نکنیم که در قرن نوزدهم نیز نظریه بافان این اقشار جهت رفع این نیاز در چارچوب سوسیالیسم بحث داشته‌اند. سوسیالیسم خرده‌بورژوازی که به قول مارکس و انگلس در بیانیه حزب کمونیست "تضادهای موجود در شرایط تولید جدید را موشکافانه تشریح می‌کرد" و راه حل را در "احیاء وسائل قدیمی تولید مبادله و همپای آن احیاء مناسبات مالکیت گذشته و اجتماع گذشته" می‌دید (۲۱). حالا در خدمت سرمایه روند حرکت توده‌های عظیم خرده‌بورژوا علیه کارگران را تسریع می‌کرد، آنان را ضد کمونیست‌ها برمی‌انگیخت، "عظمت" رایش آلمان و رم باستان را تصویر می‌کرد، تسخیر هندوستان را به "نژاد برتر آلمان" و آفریقا را به "ابر مردان ایتالیا" بشارت می‌داد و از "نظم نوین" حکایت می‌کرد. فاشیسم آشکارا ضد دمکراسی است، در سطح قدرت

سیاسی یک حزب ارگان اجرائی است. تقسیم قوا که همواره اسطوره غیرکارآی بورژوازی بوده است، در ساخت فاشیستی قدرت سیاسی به طور کامل از میان می‌رود. ایفای نقش قوه مقننه به عنوان محل شور و تقسیم قدرت میان فراکسیون‌های بورژوازی به عهده حزب فاشیستی واگذار می‌شود. اهمیت یافتن قوه مجریه به عنوان یکی از مهمترین جنبه‌های ایدئولوژی فاشیستی، در رهبری فردی نمایان می‌شود. نقش عمده هیتلر و موسولینی در کارکرد این ایدئولوژی به اشکال گوناگون مورد بحث بوده است. به گمان گرامشی این یکی از جنبه تزاریزم است. این اصطلاح به یک معنی قدرت بندبازی میان فراکسیون‌های طبقه حاکم را نشان می‌دهد و به معنی دیگر اشاره به پیدایش ناگزیر "یک شخصیت بزرگ و قهرمان" دارد که در رأس قوه مجریه بایستد و نیاز تاریخی خرده‌بورژوا به یک پیامبر که نه فقط رهبر حزب بل که رهبر دولت هم باشد را برآورد.

## فصل ۲ - استالینیزم و رفرمیسم در مقابل فاشیزم

در راستای بحث مبارزه طبقه کارگر علیه فاشیزم باید این نکته را به یاد داشته باشیم که رهبری جنبش کارگری اروپا به طور عمده در دست رفرمیست‌های سنتی (سوسیال دموکراسی) و استالینیست‌ها بود. خیانت تاریخی این دو به منافع تاریخی طبقه کارگر، هر یک به گونه‌ای بر رشد فاشیزم اثر گذاشته و در نهایت مانع انکشاف روند مبارزه انقلابی کارگران علیه سرمایه و فاشیزم شد. این دو با گریز از طرح و عمل جبهه واحد کارگری راه را بر رشد فاشیزم گشودند. در ادامه به طور مختصر به چگونگی "مبارزه" آنها با فاشیزم می‌پردازیم.

### چپ‌گود کمینتون و مسئله فاشیزم

کمینتون در کنگره ششم خود (۱۹۲۸) اعلام کرد که "مرحله نهایی حیات سرمایه‌داری فرا رسیده است". تحلیل رسمی بین‌الملل کمونیست بر این پایه قرار داشت که پس از جنگ امپریالیستی مرحله رشد مبارزات انقلابی

طبقه کارگر پیش آمد که به "دلایل گوناگون" شکست خورد. سپس مرحله دوم که دوره فروکش بحران انقلابی و پیروزی ارتجاع و ثبات نسبی به سود سرمایه‌داری بود، فرا رسید، اکنون مرحله سوم آغاز می‌شود که مرحله سقوط نهائی و بحران عظیم سرمایه‌داری جهانی است. "دوره‌ای است که امپریالیزم نیروهای خود را علیه جنبش‌های انقلابی و علیه اتحاد شوروی بسیج کرده است... جنگ جهانی آینده قریب الوقوع است" (برنامه بین‌الملل کمونیست-مصوبه کنگره ششم) (۲۲).

مطابق این تحلیل، ارتجاع تمام مأمورین خود را علیه انقلاب گردآورده است، مهمترین این مأمورین احزاب رفرمیست و سوسیال دمکرات هستند که وسیله خرابکاری نیروهای ضد انقلابی درون جنبش کارگری محسوب می‌شوند و خصلت فاشیستی به خود گرفته‌اند. "در دوره‌ای که وضعیت سرمایه‌داری بحرانی است، سوسیال دمکراسی نقش فاشیستی ایفاء می‌کند" (۲۳). سوسیال دمکراسی همزاد فاشیزم است و حالا تبدیل به سوسیال فاشیزم شده است (سوسیالیست در حرف، فاشیست در عمل). احزاب کمونیست جای هیچ‌گونه همکاری با سوسیال فاشیست‌ها ندارند. بر عکس تنها از طریق مبارزه ایدئولوژیک علیه آنهاست که کارگران آگاه می‌شوند. سکتاریزم این مرحله از فعالیت کمینترن معروف به مرحله سوم، همراه است با تخریب رفرمیستی احزاب کمونیست. در اوج این مرحله یعنی سال ۱۹۳۰ است که حزب کمونیست آلمان برنامه انتخاباتی خود را "جهت آزادی اجتماعی و ملی خلق آلمان" اعلام می‌کند (۲۴). این بیان "راه ملی به سوسیالیزم" است که ریشه در استراتژی رفرمیستی "فرسایش دشمن" دارد (این استراتژی در سال ۱۹۱۱ توسط کائوتسکی تدوین شده بود) و نشان می‌دهد که سازش طبقاتی مهمترین جنبه عملی "نظریه" سوسیالیزم در یک کشور است.

نظریه سوسیال فاشیزم در نخستین قدم توجیه کننده فرار استالینیست‌ها از ایجاد جبهه کارگری علیه فاشیزم بود (بین‌الملل کمونیست بحث پیرامون اهمیت جبهه واحد کارگری علیه فاشیزم را درون بخش‌های خود تحریم کرده بود). در قدم بعد کار انحراف به آنجا کشید که حزب کمونیست آلمان، دشمن اصلی را سوسیال دمکراسی دانست و فاشیزم را پدیده‌ای زودگذر تلقی کرد. پس از انتخابات ۱۹۳۰ افزایش کمی آراء به این حزب اطمینان داد که

دارای توان کافی برای مبارزه با "سوسیال فاشیست‌ها" است. تروتسکی در آثار این دوره خود خطر جدی رشد فاشیسم را گوشزد می‌کند و به حزب کمونیست آلمان و کمینترن هشدار می‌دهد که تنها طریق مبارزه با فاشیست‌ها ایجاد جبهه واحد کارگری با همه نیروهای طبقه کارگر است.

از طرف دیگر فاشیست‌ها در عرض دو سال ۳۰-۱۹۲۸ بیش از شش میلیون رأی به دست آورده بودند و صد هزار نفر را در سازمان‌های نظامی-ضربتی خود، به ویژه سازمان جوانان هیتلری عضو کرده بودند. مهمترین دلیلی که موجب این سیاست چپ‌روانه جنون آمیز و سکتاریزم افراطی کمینترن شد، تضاد منافع بوروکراسی با رشد منطق عینی مبارزه طبقاتی در اروپا بود. در شرایطی که با تاکتیک جبهه واحد کارگری می‌شد کل طبقه کارگر را در فعالیت عملی مشترک بر پایه استقلال کامل سازمانی و برنامه‌ای هر یک از احزاب و گروه‌های سیاسی آن به مبارزه کشید، واضح است این مبارزه علیه منافع قشر بوروکرات حاکم در شوروی نیز انکشاف می‌یافت. این نکته در تجربه‌های گوناگون تاریخ، پس از انحطاط بوروکراتیک دولت شوروی، اثبات شده بود. بدین معنی که بوروکرات‌ها با تمام قدرت در مقابل تکوین روند مبارزه انقلابی ایستاده‌اند و تا آنجا که بتوانند از به کارگیری تاکتیک‌هایی که به انکشاف این روند یاری برساند، خودداری می‌کنند.

### ریشه‌های "نظریه" سوسیال فاشیسم

طرح سوسیال فاشیسم نقطه نهائی رشد انحرافی بود که سال‌ها در بحث‌های درونی کمینترن بر سر مسئله فاشیسم و ارزیابی نقش سوسیال دمکراسی وجود داشت. زینویف در گزارش به چهارمین کنگره کمینترن می‌گوید: "فاشیست‌ها پیش از هر چیز اسلحه‌ای در دست مالکین زمین هستند" (۲۵). در همین کنگره بوردیگا یکی از نمایندگان حزب کمونیست ایتالیا گفت: "فاشیسم هیچ چیز جدیدی برای بورژوازی ندارد، تغییری در افراد حکومت است و بس" (۲۶). در کنگره پنجم مسئله دو باره مطرح شد. حتی قطعنامه‌ای در مورد فاشیسم گذشت. بوردیگا در این کنگره گفت:

"فاشیزم اساساً تکرار بازی کهنه احزاب چپ بورژوازی است که پرولتاریا را به آرامش دعوت می‌کند" (۲۷). این جمله بیان آشکار سوسیال فاشیزم است، "احزاب چپ بورژوا" از نظر بوردیگا احزاب سوسیال دمکرات هستند و فاشیزم بازی آنها را تکرار می‌کند. بوخارین در کنگره سیزدهم حزب کمونیست شوروی (مه ۱۹۲۴) "میان تاکتیک‌های فاشیزم و ائتلاف سوسیالیست‌ها و بورژواها مشابهت کامل" می‌بیند (۲۸). و این نیز چیزی جز بیان سوسیال فاشیزم نیست.

با توجه به این احکام می‌توان قطعنامه کنگره پنجم کمینترن را مورد بررسی قرار داد. "در این دوره بحران سرمایه‌داری و تخریب سریع نظام تولیدی آن، فاشیزم بلافاصله پس از پیروزی به واسطه تضادهای درونی خود نابود خواهد شد، فاشیزم یکی از اشکال کلاسیک ضد انقلاب در دوران سقوط سرمایه‌داری و انقلاب پرولتری است" (۲۹). این تعریف از فاشیزم چیزی بیش از کلی بافی بچگانه نیست. فاشیزم را نوع کلاسیک حاکمیت سرمایه می‌خواند و هر عنصر تازه در شکل این حاکمیت را منکر می‌شود. به علاوه، این برداشت از رشد و نابودی فاشیزم یکسره مکانیکی و غیر واقعی است. با چنین درکی از مسئله است که "سوسیال دمکراسی و فاشیزم دارای دو روش متفاوت در خدمت هدف واحد" به نظر آمده‌اند (ص ۷۵۶ متن آلمانی پروتکل کنگره پنجم). زینویف در نطق ۹ ژوئیه ۱۹۲۴ خود در دفاع از این نظر گفت: "فاشیزم و سوسیال دمکراسی آخرین سلاح بورژوازی اروپاست. منشویزم و فاشیزم در دوران سقوط سرمایه‌داری معادل یکدیگر هستند" (۳۰). تروتسکی در ۲۸ ژوئیه ۱۹۲۴ در پاسخ به زینویف این بحث را بچگانه و بیمورد می‌خواند (۳۱).

(ادامه دارد)

یادداشت‌ها:

۱۸- گرامشی دفترهای زندان جلد ۳. و نیز در همین دفترها جلد ۱، و به نامه گرامشی به "تالیانا شوشست" مورخ ۷ سپتامبر ۱۹۳۱ در نامه‌های زندان رجوع شود.

۱۹ - بحث ویلیام رایش از روانشناسی توده‌ای فاشیسم علی‌رغم تمامی کمبودهای خود دارای این جنبه مثبت است که طریق پذیرش ایدئولوژی فاشیستی را توسط توده‌های خرده بورژوا روشن می‌کند و این مسئله را در مناسبت با آن دسته از نهادهای اجتماعی مورد بحث قرار می‌دهد که خرده‌بورژوا آنها را مقدس می‌داند. بویژه به فصل دوم کتاب وی "مسئله روانشناسی توده‌ای فاشیسم" - رایش، رجوع کنید.

۲۰ - به فصل داروینیزم اجتماعی، نظریه نژادی و فاشیسم کتاب زیر

رجوع کنید:

Lukacz, G., Die Zerstörung der Vernunft .

۲۱ - آثار منتخب - ک. مارکس، ف. انگلس - مسکو، جلد اول

۲۲ - برنامه کمونیست بین الملل - ۱۳۳۲

۲۳ - منبع بالا

۲۴ - پلک - "فاشیسم در آلمان"

۲۵ - پولانزاس - فاشیسم و دیکتاتوری

۲۶ - ای - اچ. کار - سوسیالیسم در یک کشور

۲۷ - منبع بالا

۲۸ - منبع بالا

۲۹ - یادداشت ۲۵

۳۰ - یادداشت ۲۶

۳۱ - نطق تروتسکی در جزوه "اروپا و آمریکا" در سال ۱۹۲۶ به چاپ

رسیده است. نقل از منبع قبل.

پیش به سوی تشکیل جبهه واحد کارگری!  
پیش به سوی ایجاد اتحاد عمل نیروهای چپ!

## بحران ایدئولوژیک یا بحران رهبری پرولتاریا؟

نقدی بر طرح همگرایی "هسته اقلیت"

"طرح همگرایی" ای که "هسته اقلیت" مدتهاست - و مشخصاً در دو شماره اخیر ارگان خود "سوسیالیسم" - به تئوریزه کردن آن پرداخته، علی‌رغم اینکه اراده را بر "پاسخ ویژه" به "شرایط خود ویژه" نهاده است، اما هر چه بیشتر به توضیح آن پرداخته می‌شود، جوهر آن بیشتر نمایان شده و به همان میزان فاصله‌اش از واقعیات موجود بیشتر می‌شود. این طرح در کلیت خود طرحی است ذهنی‌گرایانه و در نهایت به تحلیل نیروهای درگیر و پراکندگی بیشتر آنها می‌انجامد. در ذیل سعی می‌کنم به طور خلاصه به مبانی‌ای که جوهر این طرح، یعنی تقلیل بحران تاریخی رهبری انقلابی پرولتاریا در مقیاس جهانی به "بحران ایدئولوژیک - سیاسی" بر آنها بنا نهاده شده است، پردازم.

"هسته اقلیت" در راستای توضیح بحث "همگرایی" می‌نویسد: "عام‌گویی در باره ضرورت مقابله با بحران و تشتت و پراکندگی و در باره ضرورت وحدت کمونیست‌ها و (برپائی، تشکیل، ایجاد، ساختن و...) حزب پاسخ مشخص به شرایط کنونی نیست. البته وحدت کمونیست‌ها ضروری است، البته شکل‌گیری سامانه جنبش کارگری - کمونیستی (حزب) ضروری است. اما کدام وحدت، کدام حزب که حتی مفاهیم این واژه‌ها نیز در پروسه بازنگری و تحول است. کدام وحدت، کدام حزب و از چه راه و روشی؟ با کدامین گام‌های عملی هر چند مقدماتی؟ با کدامین راه و روشی که از زمینه موجود حرکت کند، بر کند و در پروسه تحول به یک جنبش اجتماعی در نقد سرمایه قرار بگیرد؟" (نشریه سوسیالیسم دوره دوم شماره ۲ - مهر ماه ۷۲ مقاله "طرح پاسخی به یک ضرورت" - صابری).



فقدان یک استراتژی انقلابی روشن که منجر به تسلیم قدرت به بورژوازی و قبول شکست انقلاب ۵۷ در ایران شد، به همراه عوارض بی شمار دیگر تشتت و پراکندگی فعالین جنبش کارگری - کمونیستی ایران را دو چندان کرد. این استراتژی چیزی به جز سازماندهی طبقه کارگر در یک حزب انقلابی نبود و به همین دلیل مسئولیت این شکست در وهله نخست به عهده همین فعالین است.

تداوم تشتت و پراکندگی‌ای که به عنوان "بحران چپ" در ایران از آن نام برده می‌شود اساساً خصلتی بین‌المللی داشته و در بعد جهانی با اضافه شدن فاکتورهای دیگر از جمله فروپاشی سیستم شوروی و دیگر کشورهای اروپای شرقی، در بدترین حالت به سرخوردگی مفرط اکثریت عناصر چپ منجر گردیده و در بهترین حالت به سرگیجی نظری آنان دامن زده است.

اکنون پس از گذشت پانزده سال از حاکمیت ضد انقلاب، وظایف اساسی فعالین جنبش کمونیستی کماکان به قوت خود باقی مانده است. به این وظایف که کلاً در چارچوب تدارک ایجاد حزب انقلابی خلاصه می‌گردد، در دوره گذشته اهمیت لازم داده نشد و در طول حیات رژیم جمهوری اسلامی هم به عناوین و بهانه‌های مختلف همگی به فراموشی سپرده شده‌اند.

روند مبارزه طبقاتی در ایران - به ویژه در طول دهه اخیر - و مشاهده هزاران حرکت و اعتراض کارگری که به ابتکار کارگران پیشرو و منزوی از یکدیگر سازمان داده شده است، برای هر کمونیست مبارزی روشن کرده است که بدون یک رهبری سیاسی و تشکیلات منسجم انقلابی، هزاران هزار حرکت کارگری ریز و درشت دیگر می‌تواند به وقوع بپیوندد و هیچ‌گونه تأثیر چشم‌گیری بر رژیم حاکم نگذارد. از سوی دیگر، اکنون بیش از هر زمان دیگری ناتوانی رژیم در حل معضلات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی جامعه نمایان گردیده و عدم اعتماد توده‌های کارگر و زحمتکش - حتی در پایه‌های اجتماعی خود رژیم - زمینه‌های عینی سرنگونی آن را فراهم آورده است. تنها در غیاب یک رهبری انقلابی و ستاد رزمنده آن است که همه خود را دست بسته در مقابل رژیم قرار داده‌ایم و شاهد از دست رفتن فرصت‌های پی در پی جهت وارد آوردن ضربه نهایی به آن هستیم. مشابه شرایط فوق در سطح جهانی نیز بر طبقه کارگر چیره گردیده است. در شرایطی که سرمایه‌داری

بین‌المللی خود در منجلاب بحران اقتصادی دست و پا می‌زند هر روز بر خیل عظیم بیکاران افزوده می‌شود. کارگزاران سرمایه با غلبه کردن جو تهدید به بیکارسازی کارگران، شدیدترین اجهافات قرون وسطی‌ای را به آنان روا می‌دارند. در این میان پیشروان کارگری در واحدهای تولیدی و غیره به نظاره‌گری منزوی بیش تبدیل نگشته و سازش‌کاری رهبران اتحادیه‌ها و سندیکا‌های کارگری با بورژوازی بین‌المللی، عرصه مبارزه را برای آنان تنگ‌تر کرده است. دست بورژوازی برای تحمیق و سرکوب هر چه بیشتر پرولتاریا باز مانده است. برای مثال در حالی که در میان اعتصاب معدنچیان بریتانیابه تعریف و تمجید کارگران در کشور دیگری (لهستان) می‌شتابد و از مبارزات آنان "دفاع" می‌کند، به سرکوب آنان در کشور خود می‌پردازد و با وارد کردن زغال سنگ از کشورهای دیگر کارگران این کشورها را در مقابل یکدیگر قرار می‌دهد. با انتقال کل یک واحد تولیدی از یک کشور به کشور دیگر، مجموعه معادلات حاکم بر روابط کارگران و کارفرمایان را در یک کشور خاص دستخوش مانورهای خود قرار می‌دهد.

آیا این عملکردهای شناخته شده سرمایه داری که بدون هیچ مانعی پرولتاریا را به کنار رانده، گوشه‌ای از عقب نشینی جنبش کارگری - کمونیستی در ستیز طبقاتی خود با سرمایه‌داری را به نمایش نمی‌گذارد؟ آیا این خود گویای این واقعیت نیست که پس بنابراین نیاز به ایجاد یک رهبری بین‌المللی که از طریق آن بتوان مانورهای "سرمایه کنونی" را تجزیه و تحلیل و تدارک لازم برای مبارزه با آنها را دید، از هر زمان دیگری بیشتر احساس نمی‌شود؟ اگر پاسخ به سؤالات فوق مثبت است پس به اعتبار همین مشاهدات ساده می‌توان گفت: استراتژی ایجاد حزب انقلابی طبقه کارگر ستون اصلی هر گونه تلاش در راستای از میان برداشتن تشتت و پراکندگی نیروهای چپ است.

جدا از این استراتژی تمامی تلاش‌های دیگر در این راستا در نهایت بی‌نتیجه و عقیم خواهد ماند. تدارک عملی ساختن این حزب را می‌توان و باید از هم اکنون و در هر کجا که هستیم آغاز کنیم. روند و چگونگی شکل‌گیری آن اما، بایستی در ارتباط تنگاتنگ با پراتیک روزمره مبارزاتی طبقه کارگر باشد. تلاش برای ایجاد حزب انقلابی اما، به معنی تسلیم شدن به هر روش و یا نظری در جهت برداشتن قدم‌های عملی در این راستا نیست. درک ما از

پیمودن این پروسه می‌بایستی به لحاظ تئوریک روشن و از جنبه پراتیک مبارزاتی منطبق بر آن باشد. امروز کم نیستند نیروهایی که ساهاست تنها داعیهٔ ایجاد این حزب را دارند و تاکنون کوچکترین قدمی در این راستا برنداشته‌اند و یا دیگران که تلاش می‌کنند سازمان و گروه محدود خود را به نام "حزب کمونیست" به خورد طبقه کارگر بدهند. حزب انقلابی طبقه کارگر به لحاظ تئوریک منکی بر وحدت استراتژی و برنامه انقلابی است. استراتژی و برنامه‌ای که از طریق مکانیزم سانترالیزم دموکراتیک (البته نه صرفاً در مفهوم تشکیلاتی آن، بل که به مفهوم رابطهٔ رهبری انقلابی و پرولتاریا) در جنبش طبقه کارگر محک خورده باشد و آزمایش خود را پس داده باشد و در این راستا حداقل قابل ملاحظه‌ای از پیشروی کارگری و پیشگام انقلابی را متقاعد و به خود جلب کرده باشد. جلب این دو بخش از این طریق و وحدت آنان در یک حزب انقلابی اما، آنان را به طور اتوماتیک پاسخگوی تمام مسائل تئوریک نمی‌کند. قابلیت پاسخ‌گویی به مسائل تئوریک رابطه تنگاتنگ با پراتیک مبارزاتی، روند کسب آگاهی انقلابی و ارتقاء این آگاهی دارد.

این وظیفه‌ای است که تاکنون انجام نداده‌ایم و حتی به شروع آن هم نزدیک نشده‌ایم. مارکسیزم انقلابی اما، به اندازه کافی تجربه و راهنمای عمل برای آغاز انجام این کار در اختیار دارد. جمع بندی پراتیکی که در عمل تجربه شده و مشاهدهٔ ضرباتی که جنبش کمونیستی به دلیل عدم وجود همین رهبری بین‌المللی به لحاظ تئوریک و عملی متحمل گردیده است، بارها توسط سوسیالیزم انقلابی در سطح جهانی صورت گرفته است. ممکن است کافی نبوده و یا دارای نواقصی باشد، اما مبانی نظری کلی‌ای که آن جمع‌بندی بر آنها بنا نهاده شده بود، امروز کماکان به قوت خود باقی است. این به هیچ وجه به این معنی نیست که این مبانی خود احتیاجی به تعمق و بازبینی و برخورد انتقادی ندارند. بل که مسئله بر سر محک خوردن و در صورت نیاز متحول شدن آنها در بطن پراتیک مبارزاتی است.

پذیرش فقدان رهبری انقلابی پرولتاریا در مقیاس جهانی و حرکت مشخص در راستای سازماندهی آن یکی از بارزترین شاخص‌های تفکیک سوسیالیست‌های انقلابی از دیگر جریانات منتسب به جنبش کارگری - کمونیستی است. در دوران کنونی، تنها از طریق ایجاد چنین رهبری است که می‌توان به شکاف

میان شرایط عینی و ذهنی‌ای که گریبان جنبش جهانی کمونیستی را گرفته است، پایان داد. تشتت و پراکندگی در صفوف فعالین کمونیست در ایران نیز خود یکی از عوارض این فقدان رهبری جهانی است. لذا هرگونه تلاشی جهت از میان برداشتن این تشتت و پراکندگی، بدون استفاده از مفهوم بحران رهبری در نهایت و به طور اجتناب ناپذیری به ذهنی‌گرایی خواهد انجامید. از دید رفقای هسته اما، اینها همه "عام‌گویی" است و هیچ‌کدام به کار "طرح همگرایی" نمی‌آید.

مبارزه برای بازسازی چپ انقلابی و تدارک برای ایجاد یک گروه‌بندی جدید سال‌هاست که از طرف طیف سوسیالیسم انقلابی در جنبش کمونیستی ایران مطرح گردیده و در فرصت‌های پی در پی به تشریح و توضیح آن پرداخته شده است. بالاخره پس از گذشت چند سال طرح همین مسئله تحت عنوان طرح "همگرایی گرایش‌های ایدئولوژیک - سیاسی از یک جوهر بمنظور وحدت‌های آتی" از طرف "هسته اقلیت" مطرح می‌گردد. اما، از آنجائیکه "وحدت‌های آتی" در نهایت و اساساً مفهوم دیگری به جز وحدت در یک تشکیلات انقلابی (حزب انقلابی طبقه کارگر) نمی‌تواند داشته باشد، بحث رفقای هسته تفاوت‌های اساسی با بحث طیف سوسیالیست‌های انقلابی دارد.

"هسته اقلیت" با وجود اذعان داشتن به خصلت بحران که "اساساً جنبه بین‌المللی دارد"، ولی در راستای استدلال‌ات خود جهت استخراج راه حل‌های مشخص از این بحث به طور کامل و یک جانبه به دایرهٔ معضلات ایدئولوژیک - سیاسی "چپ" پا نهاده و با تقلیل دادن مفهوم بحران تاریخی رهبری انقلابی پرولتاریا در مقیاس جهانی به بحران ایدئولوژیک - سیاسی، خود را در تناقض ناخواسته‌ای محبوس می‌کند. به زعم رفقای هسته غلبه بر این بحران قرار است از طریق "بازبینی"، "بازایی" و "بازسازی" یعنی تعمق در مفاهیم تئوریک از طریق انتشار "یک نشریه فراگیر" که هم "منعکس‌کنندهٔ فعالیت‌های عمومی چپ باشد" و هم "تبادل نظر مابین نیروها را منعکس کند" و در ضمن "همیاری در بررسی بحران، در بازبینی و بازنگری" را - در محدوده‌ای که مربوط به نشریه است - سامان دهد، انجام گیرد (نشریه سوسیالیسم دورهٔ دوم شماره ۲ - مهر ماه ۷۲ مقاله "طرح پاسخی به یک ضرورت" - صابری).

تعمق در مفاهیم تئوریک اما، کاری نیست که ما یک بار و برای یک دوره انجام دهیم و گریبان خود را از آن خلاص کنیم. "گرایش‌ها تعریف نشده" و یا "خام" و یا "متفاوت" عملکرد خود را همواره در قالب مفاهیم و واژه‌های مشخصی نشان می‌دهند؛ و همواره امکان دچار شدن به کج‌روی و تعابیر متفاوت از این واژه‌ها وجود دارد و به همین دلیل جوهر این مفاهیم و واژه‌ها همواره باید مورد تعمق و بازبینی قرار گیرد. از این رو تحول در تئوری روندی است که نمی‌توان برای آن پایانی در نظر گرفت. چگونگی این تحول رابطه‌ای مستقیم و ارگانیک با پراتیک مبارزه طبقاتی دارد. بنابراین معیار شناسائی و صرفاً شناسائی تحول در تئوری چیزی به جز نقاط عطف در تاریخ مبارزه طبقاتی نمی‌تواند باشد. مضافاً اینکه محدودیت نسبی تئوری در تحول و فرآیند انقلابی جامعه را نباید از نظر دور داشت. تئوری علمی هر چند از واقعیت موجود اجتماعی جلوتر باشد، ولی نمی‌تواند فاصله زیادی با آن داشته باشد. گروه‌بندی سیاسی‌ای - هرچند "جدید" و "انقلابی" - که ادعا کند در حوزه تئوریک به کلام آخر رسیده است تنها درک بسیار محدود خود را از مفهوم سوسیالیسم علمی به نمایش گذاشته است. این برداشت که در شرایط کنونی مفاهیم و واژه‌ها در پروسه بازنگری و تحول هستند تنها از مشاهدات رفقای هسته از فعل و انفعالات درونی چند گروه سیاسی و یا چند محفل "آموزشی" در خارج کشور نشأت می‌گیرد. در صورتی که بحث بر سر ایجاد تحول و بازنگری در جوهر مفاهیم و واژه‌ها بایستی بر بستر مبارزه عملی و دخالت فعال و مستقیم در جنبش کارگری و کمونیستی و در انطباق با آن، انجام گیرد، نه در کلاس‌های "آموزشی" و یا محافل بحث و گفتگوی چند نفر و جدا از واقعیت‌های موجود جنبش. حال سؤال این است که بر بستر کدامین پراتیک مبارزاتی این مفاهیم و واژه‌هایی که "در پروسه بازنگری" هستند و یا بعضاً متحول گردیده‌اند، قرار است محک بخورد و آزمایش شود؟ در برخوردهای روزمره به همدیگر در نثریات خود و یا در پروسه عمل مشخص؟ اگر منظور دومی است پس باید به تدارک قدم‌های اولیه عملی و مشخص پرداخت. یک دهه جای خوش کردن در لابلای کتب آموزشی باید حداقلی از راهنمای عمل به دست داده باشد. اکنون زمان آن فرا رسیده است که آن را به محک آزمایش بگذاریم.

در مورد نشریه پیشنهادی "هسته اقلیت" باید گفت که: مخاطبین این نشریه مشخص نیستند. تیری است که قرار است چند نشان را هدف بگیرد. از هم اکنون روشن است که این تیر به هیچ کدام از این اهداف اصابت نخواهد کرد. چطور می‌توان ارگانی داشت که هم فعالیت‌های عمومی چپ را منعکس کند و هم میدان ستیز ایدئولوژیک و بازسازی آن باشد. تکلیف خواننده این نشریه چیست؟ فعالیت عمومی چپ در خلاء صورت نمی‌گیرد، بلکه بر مبنای پشتوانه نظری مشخص و از طریق پراتیک مشخصی انجام می‌گیرد. اگر قرار است بر سر همه مفاهیم و واژه‌ها بحث و گفتگو راه بیفتد، چه مکانیزمی حاکم بر انعکاس این فعالیت عمومی چپ خواهد بود. بدیهی است آنجائی که از عمل مشخص و هدفمند صحبتی در کار نباشد، انتشار چنین نشریه‌ای تنها می‌تواند همان "خیل وسیعی از فعالین سوسیالیست غیر متشکل" را برای مدتی مشغول و ارضاء کند.

آگاهی و درک اکثر نیروهای "چپ" ایران از مفهوم سرمایه، انقلاب و سوسیالیزم حاصل پراتیک عینی این نیروها است که به صورت یک نیروی عظیم مادی عملکرد خود را به نمایش می‌گذاشت. این درک و آگاهی را نمی‌توان تنها به مجموعه‌ای از عقاید خلاصه کرد و در انزوا از فعالیت عینی این نیروها مورد بررسی قرار داد. تبلور این مجموعه عقاید که به صورت همان نیروی عظیم مادی عملکرد خود را از طریق احزاب و سازمان‌های مبلغ سازش طبقاتی نشان می‌داد و کماکان می‌دهد، نتیجه دیگری به جز عقب افتادگی جنبش کارگری - کمونیستی از نقد سرمایه کنونی نمی‌توانست داشته باشد. بنابراین اگر هم هستی یک بلوک منتقد بر بنیاد نقد این نیروی عظیم مادی بنا نهاده می‌شود، باکی نیست. بنیاد مارکسیزم خود بر مبنای نقد نیروی عظیم مادی ایدئولوژی سرمایه‌داری بنا نهاده شده است. (البته فکر می‌کنم منظور "هسته اقلیت" از بلوک منتقد، بلوک نظری است که تا همین امروز هم استالین را اراده پولادین طبقه کارگر به کارگران ایران و جهان معرفی می‌کند. به هر حال منظور از بلوک منتقد در اینجا، طیف سوسیالیزم انقلابی است که نقد سنتریزم و سوسیالیزم مورد نظر آن را در دستور کار خود قرار داده است).

بحران ایدئولوژیک - سیاسی که "هسته اقلیت" به آن استناد می‌ورزد نتیجه

نضج گیری هفتاد سال ایدئولوژی سازش طبقاتی (در غیاب یک رهبری انقلابی بین المللی) در جنبش طبقاتی پرولتاریا است. عدم درگیری سازمان یافته پرولتاریا تحت یک رهبری انقلابی در طول این دوره است که مانع استخراج درس های مبارزاتی لازم برای ترسیم چشم اندازی روشن برای حرکت مبارزاتی آن شده است. تئوری چیزی جز چکیده تجربه مبارزاتی نیست و درک صحیح از مفاهیم تئوریک و یا "نقد سرمایه" نهایتاً به شیوه دخالت عینی پرولتاریا در مبارزه طبقاتی مربوط می‌گردد.

همچنین پیشنهاد رفقای هسته در مورد ظرف حامل طرح همگرایی که به عنوان "اتحادیه سوسیالیست های ایران" مطرح گردیده است، تازه‌گی ندارد. این مسئله از طرف طیف سوسیالیزم و انقلاب ۶ سال پیش در پروسه انتشار مجدد نشریه "چه باید کرد" و در راستای تلاش برای ایجاد گروه‌بندی نوینی از سوسیالیست های انقلابی مطرح شد. اما در این مورد هم تفاوت های اساسی - چه در رابطه با اهداف و چه در رابطه با ترکیب این ظرف - وجود دارد.

بحث طیف سوسیالیزم و انقلاب بر دو بنیاد اساساً متفاوت با پیشنهاد رفقای هسته بنا نهاده شده است.

۱- پذیرش بحران تاریخی رهبری انقلابی.

۲- ایجاد گروه‌بندی جدید از سوسیالیست های انقلابی که بر اساس اصول مشترکی گرد هم آمده و تدارک نظری و عملی نطفه‌های اولیه یک حزب انقلابی در ایران را در دستور کار خود قرار دهند.

به عبارت دیگر، درک اهمیت خصلت جهانی این بحران و برداشتن قدم های عملی، یعنی ایجاد هسته‌های کارگری سوسیالیستی که متشکل از کارگران پیشرو و پیشگام انقلابی هستند. جهت گیری این هسته‌ها سوسیالیستی است و برای تدوین استراتژی انقلابی، استراتژی‌ای که در رابطه ارگانیک با استراتژی طبقه کارگر جهانی است، مبارزه می‌کنند. این هسته‌ها به مثابه نطفه‌های اولیه یک حزب انقلابی و از درون کارزار فعالیت مشخص درون جنبش کارگری حول نشریه‌ای کارگری و تئوریک وحدت کرده و به فعالیت می‌پردازند. و دقیقاً شیوه توضیح دو مورد بالا بود که نقاط افتراق این طیف و دیگر نیروها را تعیین می‌کرد. هدف فوری این طیف ایجاد هسته‌های

سوسیالیستی در میان لایه های پیشروی کارگری در ایران بوده و هست و نه تجمع "خیل وسیعی از فعالین سوسیالیست غیر متشکل" در خارج کشور که البته تاکنون هویت شان همچنان نامعلوم مانده است.

رد انقلاب مرحله ای و پذیرش استراتژی انقلاب سوسیالیستی یکی از دست آوردهای نظری رفقای هسته است و به عنوان یکی از شاخص های تفکیک کننده طیف سوسیالیزم انقلابی از بقیه نیروهای سوسیالیست به شمار می رود. قبول این مسئله، یعنی اعتقاد به اینکه به لحاظ تاریخی شرایط عینی برای پیروزی این انقلاب فراهم است و پرولتاریا و متحدینش در بسیاری از کشورها آماده تسخیر قدرت هستند. اما انقلاب سوسیالیستی تنها به تسخیر قدرت توسط پرولتاریا در یک کشور محدود نمی شود. رهبری انقلابی بین المللی ای لازم است که از طریق نفوذ خود در جنبش های کارگری در کشورهای متفاوت برنامه انقلاب جهانی سوسیالیستی را به پیش ببرد. النقاط "هسته اقلیت" در پاسخ صریح به این مسئله، نمایان می گردد. عدم درک خصلت بحران و آغاز نکردن از مفهوم بحران تاریخی رهبری از وجوه مشخص کننده بلوک سنتریزم است. این النقاط و تناقض حاصل از آن، خود گویای این است که رفقای هسته همچنان رسوبات گذشته حاکم بر طیف "اقلیت" را با خود حمل می کنند. قبول این آغازگاه چیزی جز پذیرش نقش این سنتریزم در شکل گیری بیش از نیم قرن جنبش کمونیستی جهانی نیست. سنتریزمی که به رغم خود بحران رهبری وجود دارد و همچنان به حیات خود ادامه می دهد و در دوران کنونی به عنوان مانعی برای جهش به یک تحول ثوریک، سیاسی و اجتماعی در آمده است. رفقای هسته هنوز حتی اراده نکرده اند که پسوند "اقلیت" را از روی نام خود بردارند. تو گوئی قصد دارند این پسوند را به عنوان معرف هویت خود تا به سرانجام رسیدن طرح "همگرایی" و یا حتی تا وقوع انقلاب سوسیالیستی با خود حمل کنند.

م. سهرابی

۱۰ فوریه ۱۹۹۴ - لندن



## در باره کارگران سوسیالیست

نگاهی بر مقاله "علیه بیکاری"

اخیراً مقاله‌ای تحت عنوان "علیه بیکاری" نوشته رفیق محمد کشاورز، در نشریه "کارگر تبعیدی"، شماره ۲۳ انتشار یافته است. این مقاله، یکی از نادر مقالات تحلیلی در مورد مسئله بیکاری در "کارگر تبعیدی" است که به بسیاری از مطالبات کارگران در مقابل رژیم - بر سر مسئله بیکاری - پاسخ درست می‌دهد. برای مثال نویسنده، پس از ارزیابی وضعیت کارگران و اهداف سرمایه‌داران و رژیم، به درستی طرح می‌کند که: "دولت در این جامعه باید به همه افراد آماده به کار، کار بدهد. .... (و) دولت موظف است که حق بیمه بیکاری به کسانی که بیکار می‌شوند پرداخت کند." در مقابل تعطیل شدن کارخانه‌ها رژیم بایستی ".... آن صنعت و کارخانه‌ای که با صنایع پیشرفته‌تر کار می‌کند و با شدت کار، دمار از روزگار کارگران در آورده ساعت کارش را کاهش دهد تا کارگران این کارگاهها نیز مشغول بکار شوند." (ص ۴)

همچنین نویسنده، در مقابل ادعاهای رژیم در مورد وضعیت کارخانه‌ها، می‌نویسد که: "اگر واقعاً کارخانه‌دار یا دولت ادعای ضرر و ورشکستگی دارد تمامی دفاتر مالی و بده بستانه‌های صنعتی و دولتی را در جامعه منتشر کند و در اختیار کارگران قرار دهد. .... هر شرکتی که ادعای ورشکستگی دارد باید بیلان و ترازنامه مالی خود را رسماً منتشر کند تا چپاول سرمایه‌داران آشکار شود. .... نویسنده پس از نسبت دادن کلیه ریشه‌های مسائل بیکاری و فرسودگی ماشین آلت بر "نظام فعلی و مالکیت خصوصی" و طرح مطالبات می‌نویسد که: سرمایه‌داران این مطالبات را اجرا نخواهند کرد: "چرا که دروغ

می گویند. در مقابل تمامی ادعاها و عوامفریبی ها، ما کارگران بر خواسته های خود با فشاری می کنیم. " (ص ۷) خواسته های مشخص را هم این چنین توضیح می دهد: " طرح خواسته کاهش کار به تناسب نرخ بیکاری جهت جلوگیری از گسترش اخراج و بیکارسازی ها از طرف محافل و جمع های مبارز کارگری میتواند جنبش ضعیف و پراکنده ما کارگران را متحد و متشکل کند و گامی اساسی در جهت ایجاد تشکل کارگری و پدیداری زمینه های آن بردارد. " (ص ۸)

پس از طرح مطالبات فوق، نویسنده مقاله به شکل سازماندهی مبارزه کارگران اشاره می کند و می نویسد که: "... دفاع از منافع کلیه کارگران اعم از بیکار و شاغل... تنها و تنها با اتکا به تشکل های کارگری ممکن و میسر است و شکل گیری تشکل مستقل کارگری در گرو سازمان یافتن بیشتر محافل کارگری و قشری از کارگران سوسیالیست است. " (ص ۸- تأکید از ماست)

اکثر مطالبات طرح شده در بر خورد به مسئله بیکاری، درست هستند به این علت که از آگاهی امروز کارگران شروع می شود. این شعارها که در چارچوب سرمایه داری قابل تحقق نمی باشند، رودرویی کارگران و دولت سرمایه داری را تشدید می کنند و کارگران را برای تسخیر قدرت و انقلاب سوسیالیستی آماده می کنند. اما، ضمن تأیید آن مطالبات، در این جا به شکل سازماندهی مبارزات کارگری به خصوص در باره "کارگران سوسیالیست"، که قرار است به اتکاء به آنان تشکل های مستقل کارگری شکل بگیرند، اشاره کوتاهی می کنم.

در این تردیدی نیست که تشکل های مستقل کارگری (مستقل از بورژوازی) بایستی ستون فقرات مبارزات کارگری باشند؛ و همان طور هم که رفیق کشاورز تأکید کرده است: "تشکل مستقل کارگری در گرو سازمان یافتن بیشتر محافل کارگری و قشری از کارگران سوسیالیست است. " اما، به اعتقاد ما، بایستی از این مسئله هم کمی فراتر رفت و مشخص کرد که منظور از "قشری از کارگران سوسیالیست" چیست؟ پیشنهاد فعلی رفیق کشاورز ناکافی و ناروشن است و امکان دارد منجر به سوء تفاهم شود.

اول، هر کسی که خود را "کارگر سوسیالیست" می نامد، الزاماً "کارگر

سوسیالیست" به مفهوم کارگرانی که برای شکل‌های مستقل کارگری و سرنگونی رژیم سرمایه‌داری مبارزه می‌کنند، نیست. برای مثال اعضاء کارگر حزب توده و یا "اکثریت" و یا ده‌ها سازمان فرمیستی دیگر، خود را "کارگر سوسیالیست" می‌نامند. واضح است که هیچ یک از اینها خواهان مبارزه قاطع و تا انتها با رژیم سرمایه‌داری نیستند (تجربه انقلاب اخیر این نکته را به وضوح به اثبات رساند).

بنابراین معیار تعیین "کارگران سوسیالیست" بایستی در برنامه‌ای باشد که آنان قبول دارند. کسانی که خواهان سرنگونی رژیم و جایگزینی آن با یک حکومت کارگری هستند؛ کارگرانی که اعتقاد به برنامه انتقالی دارند؛ افرادی که اعتقاد به انقلاب سوسیالیستی (کارگری) دارند و مخالف هر گونه سازش طبقاتی با بورژوازی و یا لایه‌های خرده بورژوازی هستند؛ آنان که خواهان تشکیل جمهوری شورایی کارگران و دهقانان فقیر هستند را می‌توان "کارگران سوسیالیست" نامید. بنابراین "کارگران سوسیالیست" بایستی مسلح به برنامه انقلابی باشند، از اینرو بهتر است آنان را "کارگران سوسیالیست انقلابی" خوانند و با سایر سایه روشن‌های سوسیالیستی متمایز کرد.

دوم، "کارگران سوسیالیست" نه تنها مجهز به برنامه انقلابی هستند که باید در صف مقدم مبارزاتی قرار داشته باشند. "کارگران سوسیالیستی" که بی عمل در خانه‌هایشان نشسته‌اند و یا به جای مبارزه طبقاتی مشغول باندبازی پشت پرده هستند و یابه عوض کارهای محوری انقلابی به خرده‌کاری‌های بی‌حاصل می‌پردازند، "کارگران سوسیالیست" نیستند. کارگران سوسیالیست انقلابی در واقع یعنی کارگران پیشرو. پیشرو در مبارزه و قرار گرفتن در صف مقدم مقاومت‌های کارگری.

سوم، "کارگران سوسیالیست"، در عین حال بایستی در مرکز فعالیت‌های خود ایجاد یک سازمان انقلابی کارگری را مد نظر داشته باشند. چون که بدون یک حزب انقلابی کارگری، سازماندهی سرنگونی رژیم غیر عملی خواهد بود. حزب انقلابی هم بایستی همراه با پیشگام انقلابی (روشنفکران انقلابی که آزمایش خود را به جنبش کارگری پس داده‌اند) ساخته شود. در نتیجه "کارگران سوسیالیست"، کارگرانی هستند که به دور برنامه انقلابی و برای رهایی طبقه کارگر (و سایر زحمتکشان، زنان، اقلیت

های ملی و غیره) با متحدین خود دور هم گرد آمده‌اند. وحدت بین پیشروی کارگری و پیشگام انقلابی سازمان "کارگران سوسیالیست" انقلابی را ایجاد می‌کند.

بنابراین "کارگران سوسیالیست" بایستی حد اقل سه وجه مشخصه داشته باشند: متعهد به برنامه انقلابی، جدی در مبارزات کارگری و منضبط در درون یک تشکل کارگری سوسیالیستی. بدون این وجوه مشخصه، "قشری از کارگران سوسیالیست"، نه تنها قادر به سازماندهی تشکل‌های مستقل کارگری نخواهند بود که خود را هم نمی‌تواند متشکل کنند. در تاریخ جنبش کارگری بارها و بارها بهترین عناصر از کارگران سوسیالیست (کمونیست) به علت نداشتن برنامه روشن انقلابی و سازمان مشخص کارگری (حزب پیشتاز انقلابی) از بین رفته‌اند.

اگر منظور رفیق کشاورز از "قشری از کارگران سوسیالیست" با مشخصات فوق یکی است، ما هم با او هم نظریم. اما اگر منظور چیز دیگری است، از این رفیق می‌خواهیم که منظور خود را روشن بیان کند.

مهدی رضوی

۱۴ فوریه ۱۹۹۴

**گسترده باد تشکل‌های مستقل کارگری!  
گسترده باد کمیته‌های عمل مخفی کارگری!**

**زنده باد حزب پیشتاز انقلابی!  
پیش به سوی تشکیل هسته‌های کارگری سوسیالیستی!**